SONRA GELEN DOKUMAN Hakem II (08 0236)
187-191

حکم در حالی که بینایی خود را از دست داده بود (جاحظ، ۳۶۲؛ ابن‌حبیب، *المنمق*، ۴۰۴)، در دورهٔ خلافت عثمان ــ احتمالاً ۳۱ ق ــ در مدینه درگذشت (بلاذری، ۱۲۷/۵؛ ابن‌اثیر، ۳۵/۲؛ نیز نک : ذهبی، همانجا؛ صفدی، ۱۱۲/۱۳؛ ابن‌حجر، ۱/ ۲۹). عثمان خود بر جسد او نماز گزارد و به دستور خلیفه، بر سر گور حکم خیمه‌ای قرار داده شد (بلاذری، همانجا)، که این موضوع نیز انتقادهایی را از عثمان در پی آورد (نک : ابن‌سعد، ۱۱۳/۸؛ ابن‌حجر، همانجا).

حکم خانواده‌ای بزرگ داشت، شامل ۲۰ فرزند پسر و ۸ دختر (نک : ابن‌حزم، *جمهرة* ... ، ۸۲)، اما مشهورترین فرزند او مروان، سرسلسلهٔ خلیفگان اموی است (برای تفصیل، نک : ه د، بنی‌امیه).

مآخذ: ابن ابی حاتم، عبدالرحمان، *الجرح و التعدیل*، حیدرآباد دکن، ۱۹۵۹ م؛ ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، *شرح نهج البلاغة*، به کوشش ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۵۹-۱۹۶۶ م؛ ابن‌اثیر، علی، *اسد الغابة*، بولاق، ۱۲۸۵ ق؛ ابن‌اسحاق، محمد، *السیر و المغازی*، به کوشش سهیل زکار، بیروت، ۱۹۷۸ م؛ ابن‌تیمیه، احمد، *منهاج السنة النبویة*، به کوشش محمد رشاد سالم، حجاز، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م؛ ابن‌حبیب، محمد، *المحبر*، به کوشش ایلزه لیشتن اشتتر، حیدرآباد دکن، ۱۳۶۱ ق؛ همو، *المنمق*، بیروت، ۱۴۰۵ ق/۱۹۸۵ م؛ ابن‌حجر، علی، *الاصابة*، قاهره، ۱۳۲۸ ق؛ ابن‌حزم، علی، *جمهرة انساب العرب*، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، ۱۳۸۲ ق/۱۹۶۲ م؛ همو، *الفصل*، بیروت، ۱۹۷۵ م؛ ابن‌رستم طبری، محمد، *المسترشد*، به کوشش احمد محمودی، قم، مؤسسة الثقافة الاسلامیه؛ ابن‌سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، بیروت، دارصادر؛ ابن‌شبّه، محمد، *تاریخ المدینة المنورة*، به کوشش فهیم محمد شلتوت، بیروت، ۱۴۱۰ ق/۱۹۹۰ م؛ ابن عبد البر، یوسف، *الاستیعاب*، به کوشش علی محمد بجاوی، قاهره، ۱۹۶۰ م؛ ابن عبد ربه، احمد، *العقد الفرید*، به کوشش احمد امین و دیگران، قاهره، ۱۳۵۹ ق/۱۹۴۰ م؛ ابن‌قتیبه، عبدالله، *المعارف*، به کوشش ثروت عکاشه، قاهره، ۱۹۶۰ م؛ بلاذری، احمد، *انساب الاشراف*، به کوشش محمود فردوس عظم، دمشق، ۱۹۹۹ م؛ جاحظ، عمرو، *البرصان و العرجان*، به کوشش محمد مرسی خولی، بیروت، ۱۴۰۷ ق/۱۹۸۷ م؛ ذهبی، سیر؛ راوندی، سعید، *الخرائج و الجرائح*، قم، ۱۴۰۹ ق؛ زبیر بن بکار، *الاخبار الموفقیات*، به کوشش سامی مکی عانی، بغداد، ۱۳۹۲ ق/۱۹۷۲ م؛ صفدی، خلیل، *الوافی بالوفیات*، به کوشش محمد حجیری، ویسبادن، ۱۴۰۴ ق/۱۹۸۴ م؛ طبری، *تاریخ*؛ کلبی، هشام، *جمهرة النسب*، به کوشش ناجی حسن، بیروت، ۱۴۰۷ ق/۱۹۸۷ م؛ مسعودی، علی، *مروج الذهب*، به کوشش شارل پلا، بیروت، ۱۹۶۶ م؛ یعقوبی، احمد، *تاریخ*، بیروت، دار صادر.

عاطفه زندی

حَکَم بْنِ عَبْدُالرَّحْمانِ بْنِ مُحَمَّد، ملقب به المستنصربالله، نهمین حاکم (حک ۳۵۰-۳۶۶ ق/۹۶۱-۹۷۷ م)، و دومین خلیفهٔ اموی در اندلس.

وی از نوادگان عبدالرحمان الداخل، و فرزند ارشد عبدالرحمان الناصر، معروف به عبدالرحمان سوم است. کنیه‌اش را ابوالعاصی (یا ابوالعاص)، و برخی منابع ابوالمطرف گفته‌اند (ابن‌حیان، چ مادرید، ۱۰۲/۵؛ ابن‌ابار، ۲۰۰/۱؛ ابن‌عذاری، ۲۳۳/۲)، و ابن‌اثیر نام او را حاکم ذکر کرده است (۵۳۶/۸، ۶۷۷).

وی در ۳۰۲ ق/۹۱۴ م در قرطبه به دنیا آمد (ابن‌حیان، همان چ، ۱۰۱/۵؛ ابن‌فرضی، ۳۲/۱؛ ابن‌عذاری، همانجا). مادرش مرجان، از کنیزان رومی، و اهل فضل و ادب بود (ابن‌حیان، همان چ، ۹/۵، ۱۰، ۱۰۲؛ ابن‌عذاری، همانجا). حکم که بیش از سایر برادرانش مورد توجه خلیفه بود، در ۳۱۰ ق/۹۲۲ م، در هشت سالگی از سوی پدر، به ولایتعهدی برگزیده شد و از آغاز نوجوانی، گاه در سفرهای جنگی، پدر را همراهی می‌کرد؛ چنان‌که در ۳۱۵ ق/۹۲۷ م، در جنگ عبدالرحمان با حفص بن عمر بن حفصون در نواحی ببشتر حضور داشت (ابن‌عذاری، ۱۹۳/۲؛ عنان، ۱(۲)/۳۸۵-۳۸۶، ۴۸۳) و ظاهراً این نخستین تجربهٔ جنگی او بود. گزارشهای دیگری نیز در دست است که نشان می‌دهد طی سالهای ۳۱۶-۳۲۰ ق، همراه پدر خود در چندین حمله علیه شورشیانِ نواحی بطلیوس و طلیطله شرکت داشته است (نک : ابن‌حیان، همان چ، ۲۱۵/۵، ۲۱۷؛ ابن‌عذاری، ۱۹۶/۲، ۱۹۹، ۲۰۲).

حکم در دوران ولایتعهدی، افزون بر فراگیری شیوه‌های جنگاوری و مملکت‌داری، از پرداختن به علم و دانش غفلت نورزید و نزد دانشمندان آن روزگار، فقه، حدیث، شعر و ادب آموخت. از میان استادان او عثمان بن نصر(د ۳۲۵ ق/۹۳۷ م) پدر جعفر مصحفی وزیر، زکریا بن خطاب، سعید بن جابر، فتح بن محمد انصاری، محمد بن اسماعیل نحوی (د ۳۳۱ ق/۹۴۳ م)، هشام بن ولید غافقی، و قاسم بن اصبغ را می‌توان نام برد (نک : ابن‌فرضی، ۲۷۰/۱، ۲۹۹، ۵۱۷/۲، ۵۹۴، ۶۱۳، ۷۰۷، ۸۹۱؛ ابن‌ابار، ۲۵۸/۱؛ ذهبی، ۲۳۰/۱۶).

حکم پس از مرگ عبدالرحمان در رمضان ۳۵۰/ اکتبر ۹۶۱، به جای پدر نشست و به المستنصر بالله ملقب شد (ابن‌اثیر، ۵۳۶/۸؛ ابن‌عذاری، ۲۳۳/۲؛ ابن‌خلدون، ۱۸۵/۴). مراسم بیعت وی در قصر الزهراء با تشریفات بسیار انجام شد و برخی منابع این مراسم را با تفصیل فراوان و ذکر همهٔ جزئیات شرح داده‌اند (نک : مقری، ۳۸۶/۱-۳۸۸). وی در این زمان، ۴۷ یا ۴۸ سال داشت و طی دوران ولایتعهدی، تجارب لازم را برای ادارهٔ امور خلافت کسب کرده بود (ابن‌ابار، ۲۰۰/۱؛ ابن‌سعید، ۱۸۱/۱). دولت اموی طی ۵۰ سال زمامداری عبدالرحمان، به‌رغم جنگها و کشمکشهای فراوان، به اوج اقتدار، عظمت و شکوه خود رسیده بود و حکم که اینک وارث حکومتی مقتدر، باثبات و ثروتمند شده بود، سعی کرد تا سیاستهای پدر را در داخل و خارج دنبال کند (نک : مقری، ۱/ ۳۷۹، ۳۸۲؛ نعنعی، ۳۸۵؛ عنان، ۱(۲)/۴۸۲؛ جیوسی، ۱/ ۸۹). خلافت اموی در دوران زمامداری حکم از ۳ سوی مورد تهدید بود: مسیحیان در شمال در سرزمینهای لئون، قشتاله (کاستیلا) و ناوار که چون فرصتی می‌یافتند، ایالتهای شمالی را مورد تاخت‌وتاز قرار می‌دادند؛ نورمانها که سواحل غربی اندلس از تهاجم آنان در امان نبود؛ فاطمیان و ادریسیان در مغرب که از دشمنان سرسخت امویان به شمار می‌رفتند و گاه و بیگاه مزاحمتهایی برای دستگاه خلافت اموی ایجاد می‌کردند (نک : عبادی، ۲۱۳؛ نیز نک : ادامهٔ مقاله).

هنوز از زوی کار آمدن حکم مدت زیادی نگذشته بود که

10 Eylül 2017

İSAM DM. 258041 | دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۰ ... بیست و یکم، تهران ۱۳۹۵۰

- 080236 HAKEM II
170198 RAZI
Is. b. Ahmed
090433 IBN HAYYAN

RĀZĪ, Isà b. Aḥmad al-

Anales palatinos del califa de Cordoba Al-Hakam II, por Ῑsà ibn Aḥmad al-Rāzī (360-364 H = 971-975 J.C.): el califato de Córdoba en el "Muqtabis" de Ibn Ḥayyan/ trad. por Emilio García Gómez.-- Madrid: Sociedad de Estudios y Publicaciones, 1967.-- 293 p.; 25 cm.

B 29.238

12 OCAK 1994

-Hakem II

22005 GARCÍA GÓMEZ, E. Al-Ḥakam II y los beréberes según un texto inédito de Ibn Ḥayyān. *And.* 13 (1948), pp. 209–226

Hakem II

30 OCAK 1993

13 SUBAT 2005

689 RUIZ SOUZA, Juan Carlos. La fachada luminosa de al-Ḥakam II en la Mezquita de Córdoba. Hipótesis para el debate. (Zusammenfassung: Die Prachtfassade al Ḥakams II. in der Hauptmoschee von Córdoba.) *Madrider Mitteilungen*, 42 / 2001 (2002) pp.432-445 + Tafel 41-43.

Hakem II

MADDE YAYIMLANDIKTAN

Hakem (II)

19 KASIM 1997

5962 DACHRAOUI, Farhat. Tentative d'infiltration šī'ite en Espagne musulmane sous le règne d' al-Ḥakam II. *And.* 23 (1958), pp. 97–106

-el-Hakem II.
-Ispanya
=SIA

19 KASIM 1997

CODERA, F. Embajadores de Castilla encarcelados en Córdoba en los últimos años de Alhaquem II. **Boletin RAH** 14 (1889), 187-194.

19 KASIM 1997 -Hakem (II)

*Hakem II.
el-Mustansir
b'Illah

06997 OCAÑA JIMÉNEZ, Manuel. *Al-Ḥakam al-Mustansir bi-llāh: el segundo califa de Córdoba*. Córdoba: Ayuntamiento de Córdoba, 1976.

CODERA, F. Embajada de príncipes cristianos en Córdoba en los últimos años de Alhaquem II. **Boletin RAH** 13 (1888), 453-464.

19 KASIM 1997 Hakem (II)

2938 BALAÑÁ ABADÍA, P. Indices de los "Anales Palatinos de Al-Hakam II". *Al-Qanṭara*, 3 (1982) pp.227-247

21288 EL-HAJJI, A. "Two unknown embassies from a Frankish monarch to the court of Cordoba during the reign of al-Hakam II." *Islamic Quart.* 10, nos. 1-2 (Ja-Ju '66) 19-25.

080236 HAKEM II

648 WASSERSTEIN, D. The library of al-Ḥakam II al-Mustanṣir and the culture of Islamic Spain. *Manuscripts of the Middle East*, 5 / 1990-91 (1993) pp.99-105

ENDÜLÜS
KURTUBA
EL-HAKEM I- II

12006 GÓMEZ CRESPO, J. Reformas urbanas en Cordoba durante al reinado de Al-Ḥakam II. *Bol. Assoc. Esp. Orientalistas* 13 (1977) pp. 7-18.

II-El-Hakem-in hakemiyyet zamanında Kurtubada şehir reformları.

1543 WASSERSTEIN, David, 'The Library of al-Hakam II al-Mustansir and the Culture of Islamic Spain'. *Manuscripts of the Middle East, 1990–91* (Leiden, The Netherlands), Vol.5, 1993, pp.99–105

Hakem II

MADDE YAYIMLANDIKTAN
ALINAN DOKÜMAN

Hakem II b. Abdurrahman
el-Mustansir billāh
(Endülüs Emevi halifesi)

İbn 'Izâri
el-Beyanü'l-Mugrib
II. 233. 251

3962.2.

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

119 WASSERSTEIN, David. The library of al-Hakam II al-Mustansir and the culture of Islamic Spain. *Education and learning in the early Islamic world*, Ed. Claude Gilliot. Farnham: Ashgate, 2012, (Formation of the Classical Islamic World, 43), pp. 376-381. Originally published in *Manuscripts of the Middle East*, 5 (1993), pp.99-105.

Hakem II

20 Aralık 2015

Hakem II (080236)
MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN
17 Ocak 2015

directamente del puño y letra de su autor. Entre ellos figuran estos dos versos con rima *-īmī* y metro *maŷzū' jafīf*:

> ¿Cómo voy a temer por mi pecado
> el abismo del infierno
> si tengo un Señor misericordioso
> y un enviado generoso?

También se conocen, entre otros, dos versos con rima *-ūlū* y metro *muŷtatṯ* que dedicó a su maestro, el gramático Abū l-Ḥasan Ibn Jarūf (m. Sevilla, 609=1212). Continuó asimismo cuatro versos que el poeta accitano ʿAbd al-Barr b. Fursān dedicó a Abū Zakarīyā' Ibn Isḥāq b. Muḥammad b. Gāniya al-Massūfī, con otros nueve versos en el mismo metro (*ṭawīl*) y rima (*-āmī*).

FUENTE: IBN ʿABD AL-MALIK, *Dayl*, VI, 61-4 (nº 133).

[A. RODRÍGUEZ FIGUEROA]

[1571] AL-MUSANĀLĪ, ABŪ L-ḤASAN: ABŪ L-ḤASAN MUWAFFAQ *mawlà* (cliente) de Yūsuf b. Ibrāhīm (Almería, ¿?–¿Almería?, dp. 506=1112), estuvo interesado en aritmética (*ḥisāb*) y astronomía (*nuŷūm*).

Quizá haya que leer al-Mus(a)qālī en lugar de al-Musanālī, por la similitud de ambos nombre en la escritura magrebí, sin que tampoco sea segura la vocal de la "m".

Desconocemos quién pudiera ser el referido Yūsuf b. Ibrāhīm.

De Abū l-Ḥasan Muwaffaq conocemos fundamentalmente la formación que consiguió en el campo de las tradiciones islámicas, dado que las obras que lo mencionan, dos de Ibn al-Abbār, se ocupan, precisamente de este ámbito. Así sabemos que estudió con Abū ʿAlī al-Gassānī varias obras, entre las que se encontraba *al-Taqaṣṣī* (de Abū ʿUmar Ibn ʿAbd al-Barr, en *muḥarram* del 496 (=15 octubre-13 noviembre 1102); cuando el tradicionista y literato jiennense afincado en Córdoba pasó por Almería. También estudió con el alfaquí y tradicionista de Cairuán establecido en Almería Abū Muḥammad ʿAbd al-Qādir Ibn al-Ḥannāṭ (Cairuán, 424=1032-3–Almería, *rabīʿ* I 507=16 agosto-14 septiembre 1113); en este caso la obra *al-Ṣaḥīḥ* (El auténtico) de Muslim, en el año 503 (=1109-10). Tres años más tarde, en *ṣafar* del 506 (=28 julio-25 agosto 1112), aprovechó la estancia de Abū ʿAlī al-Ṣadafī en la ciudad de Almería para ampliar estudios con él, en concreto el *Musnad* de al-Bazzār.

No sabemos cuándo ni dónde murió; presumiblemente en Almería, en fecha posterior al 506 (=1112).

OBRA:

◊1. *Kitāb al-Ihtidā' bi-maṣābīḥ al-samā'* (Libro de la orientación con las luminarias del cielo).

Obra sobre astronomía que Ibn ʿAyyād dice haber copiado, de forma resumida, en Játiva en el año 506 (=1112-3).

FUENTES: IBN AL-ABBĀR, *Muʿŷam*, 196-7 (nº 177); IBN AL-ABBĀR, *Takmila*, II, 207 (nº 568).

BIBLIOGRAFÍA: SÁNCHEZ PÉREZ, *Matemáticos*, 127 (nº 156).

[DOCUMENTACIÓN]

[1572] AL-MUSTANṢIR, AL-ḤAKAM: ABŪ L-ʿĀṢĪ AL-ḤAKAM B. ʿABD AL-RAḤMĀN B. MUḤAMMAD B. ʿABD ALLĀH B. MUḤAMMAD B. ʿABD AL-RAḤMĀN B. AL-ḤAKAM B. HIŠĀM B. ʿABD AL-RAḤMĀN B. MUʿĀWIYA AL-UMAWĪ AL-QURAŠĪ (Córdoba, viernes 23 *ŷumādà* II ó 1 *raŷab* 302=13 ó 20 enero 915–Córdoba, domingo 3 *ṣafar* 366=1 octubre 976), califa sabio que ejerció de mecenas; tomó el sobrenombre de AL-MUSTANṢIR BI-LLĀH.

Es el segundo califa (*amīr al-mu'minīn*) de Córdoba y el noveno soberano de la dinastía omeya de al-Andalus; sucedió a su padre ʿAbd al-Raḥmān III al-Nāṣir al día siguiente de la muerte de éste, o sea el jueves 3 de *ramaḍān* del 350 (=17 octubre 961). Subió al trono a edad madura; tenía entonces unos cuarenta y seis años solares. Se cuenta que al-Nāṣir se excusaba a veces ante al-Ḥakam II de su propia longevidad, que le hacía que tuviera que esperar para ejercer el poder.

Muy conocido es el pasaje de Ibn Ḥazm en el *Collar de la paloma* en el que se refiere a que los soberanos marwaníes de al-Andalus eran rubios por herencia de sus madres, estereotipo que también cumplía al-Ḥakam II, que tenía, además, grandes ojos color azul oscuro (*ašhal*); quizá, por eso en otras fuentes se dice que los tenía negros (*adʿaŷ*). Al no conocerse más datos del retrato físico de su madre, una *umm walad* llamada Marŷān, que llevaba el título honorífico de "la gran dama" (*al-sayyida al-kubrà*), no se pueden fijar rasgos genéticos que heredara de su madre. En cambio, sí es posible por parte del padre, del que sabemos que tenía nariz aguileña, cuerpo robusto, piernas cortas y columna vertebral larga. Otras características de su aspecto físico, algunas muy marcadas, son: alta estatura, antebrazos demasiado largos, mejillas tersas, barba rala, además de ser prognato y de voz fuerte.

Según la *Ŷamhara* de Ibn Ḥazm, al-Ḥakam II era uno de los once hijos que tuvo su padre ʿAbd al-Raḥmān III de varias mujeres. En cambio, al-Ḥakam II tendría una sola mujer y acabaría por

Enciclopedia de la Cultura Andalusi: Biblioteca de al-Andalus, edit. Jorge Lirola Delgado, vol. VI, Almería 2009. ISAM DN. 230157.

and other respected members of the *umma* as the Khārijites' opponents. By presenting the Khārijite menace of Mu'āwiya's time essentially as a continuation of the rebels' conflict with 'Alī, al-Ṭabarī was able to circumvent the problem of portraying either the Khārijites or the Umayyads as being in the right. This is also where the quietist *Khawārij* come into play. The point here seems to be that their actions (or lack thereof) did not directly threaten the social fabric or stability of the empire. It appears that as soon as the violence of militant Khārijism with the ensuing bloodshed and social upheaval disappears from the accounts, al-Ṭabarī has no qualms about presenting the Khārijites as pious believers who were persecuted and martyred for daring to challenge the rulers' misconduct.

Here, at least, al-Ṭabarī does not seem to be very concerned with, or even opposed to, Khārijism as a specific set of religious doctrines *per se*. He appears to have perceived the violent, socially disruptive forms that certain strands of Khārijism could apparently take as the real danger to the Muslim polity; the doctrinal challenge to the *umma* allegedly posed by Khārijite beliefs hardly features in al-Ṭabarī's treatment of Khārijism during Mu'āwiya's reign, implying that he thought political and religious dissent could be tolerated as long as it is expressed in non-violent terms and does not threaten the integrity of state and society. Considering both the increasingly fragmented world that al-Ṭabarī inhabited and his extensive training as a (proto-)Sunnī jurist, the emphasis on communal togetherness and the rule of law is not altogether surprising.

The process of accusing political opponents of heresy to justify their persecution is a well-known phenomenon, but al-Ṭabarī's portrayal of quietist Khārijism illustrates that it works the other way round as well: dissent on religious grounds alone does not necessarily make one a rebel and thus does not always justify persecution. This principle was applied in practice, at least on a few occasions: Maribel Fierro, for instance, has discussed several examples of "heretics" in Umayyad Iberia who were not persecuted by the ruler as long as they posed no political threat.[119] Al-Ṭabarī's approach to Khārijism thus also offers some further insight into the debate on expressions of opposition and rebellion in early Islam.

(113056) Mecmūlik
(080236) Hakem (II)
(090433) İbn Hayyan
23 Temmuz 2016 D 800
Türkiye Diyanet Vakfı Kütüphanesi İslâm Araştırmaları
MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

[119]Maribel Fierro, "Heresy in al-Andalus", in *The Legacy of Muslim Spain*, ed. Salma Jayyushi [Handbuch der Orientalistik, volume XII] volumes I–II (Leiden: Brill, 1992), II: 895–908, esp. 900–3.

AL-MASĀQ, 2016
VOL. 28, NO. 1, 57–66
http://dx.doi.org/10.1080/09503110.2016.1152804
Routledge
Taylor & Francis Group

"They fled to their remote Islands": Al-Ḥakam II and *al-Majūs* in the *Muqtabas* of Ibn Ḥayyān.

Ann Christys

Moseley Wood Farm, Smithy Lane, Leeds LS16 7NG

ABSTRACT
In the early 970s, groups of Vikings (*al-Majūs* in Arabic) appeared off the western coast of al-Andalus. Al-Ḥakam II (r. 961–976) sent a fleet and his army against them. The detail of his response survives in citations from earlier historians in the *Muqtabas* of Ibn Ḥayyān (987/8–1076). The account of this period of Viking activity that Ibn Ḥayyān preserved is more detailed than descriptions of earlier campaigns in the Arabic chronicles. It is also more remote from the pirates themselves, since Ibn Ḥayyān, or his sources, narrated events as seen from the twin centres of Umayyad power: Córdoba, and the palace of Madīnat al-Zahrā'.[1]

KEYWORDS
Historiography / Maritime Studies; Iberia Vikings – in Iberia; al-Andalus – historiography; al-Ḥakam II, caliph of Córdoba; Ibn Ḥayyān, Abū Marwān, historian; Courts – Ummayad court

The history of Viking raids on the Iberian Peninsula in the ninth and tenth centuries must be pieced together from scraps of information in a wide range of sources: chronicles in Latin and Arabic, charters, geographies and other material.[2] Only rarely, and sometimes centuries after the Viking threat was over, was this information expanded into passages of narrative, particularly in the Arabic chronicles. Most of the detail of attempts by the Umayyad caliph al-Ḥakam II (r. 961–976) to rid al-Andalus of the Viking menace survives in citations from earlier sources collected in the *Muqtabas* of Ibn Ḥayyān (d. 1076).[3] Modern historians, from Dozy[4] to Morales,[5] have treated this material simply as another episode from the history of Vikings in Iberia. They have not commented on the amount of attention that Ibn Ḥayyān devoted to it, or on how different this account is from the descriptions of earlier Viking campaigns that Ibn Ḥayyān and other sources preserved. Belying the stereotype of a uniquely destructive force, these pirates are shadowy figures who loom up and fade away with little documented impact on the inhabitants of al-Andalus. In Ibn Ḥayyān's version of events, the focus of the

CONTACT Ann Christys ann@clovis.demon.co.uk 2, Moseley Wood Farm, Smithy Lane, Leeds LS16 7NG.
[1]With particular thanks to *al-Masāq*'s anonymous readers, whose detailed comments helped me to untangle an earlier version of this article.
[2]Ann Christys, *Vikings in the South: Voyages to Iberia and the Mediterranean* (London: Bloomsbury, 2015).
[3]Ibn Ḥayyān, *Al-Muqtabas fī akhbār balad al-Andalus*, ed 'Abd al-Raḥmān 'Alī al-Ḥajjī (Beirut: Dār al-Thaqāfa, 1965) pp. 27–8, 58, 61, 67, 78–9, 92–3.
[4]Reinhart Dozy, *Recherches sur l'histoire et la littérature d'Espagne*, volume I–II (Leiden: Brill, 1881), II: 250–315; the sources Dozy used have been translated into English in Jón Stefánsson, "The Vikings in Spain from Arabic (Moorish) and Spanish Sources", *Saga Book* 6 (1908–1909): 31–46.
[5]Eduardo Morales Romero, *Historia de los vikingos en España* (Madrid: Ediciones Miraguano 2004).
© 2016 Society for the Medieval Mediterranean

SUBSCRIPTION INFORMATION

Al-Masāq is a peer-reviewed journal published three times a year (in April, August and December) by Routledge Journals, Taylor & Francis, an Informa Business, 4 Park Square, Milton Park, Abingdon, Oxfordshire OX14 4RN, UK.

Annual Subscription, Volume 28, 2016

Institution	$557	£336	€446
Online only	$487	£294	€390 (plus tax where applicable)
Individual	$149	£92	€116

A subscription to the institution print edition, ISSN 0950-3110, includes free access for any number of concurrent users across a local area network to the online edition, ISSN 1473-348X.

Subscriptions purchased at the personal rate are strictly for personal, non-commercial use only. The reselling of personal subscriptions is strictly prohibited. Personal subscriptions must be purchased with a personal cheque or credit card. Proof of personal status may be requested.

For more information, visit our website: http://www.tandf.co.uk/journals

For a complete and up-to-date guide to Taylor & Francis journals and books publishing programmes, and details of advertising in our journals, visit our website: http://www.tandf.co.uk

Dollar rates apply to all subscribers outside Europe. Euro rates apply to all subscribers in Europe, except the UK and the Republic of Ireland where the pound sterling rate applies. If you are unsure which rate applies to you please contact Customer Services in the UK. All subscriptions are payable in advance and all rates include postage. Journals are sent by air to the USA, Canada, Mexico, India, Japan and Australasia. Subscriptions are entered on an annual basis, i.e. January to December. Payment may be made by sterling cheque, dollar cheque, euro cheque, international money order, National Giro or credit cards (Amex, Visa and Mastercard).

Ordering information:
USA/Canada: Routledge Journals, Taylor & Francis Inc., Journals Department, 530 Walnut Street, Suite 850, Philadelphia, PA 19106, USA. **UK/Europe/Rest of World:** T&F Customer Services, T&F Informa UK Ltd, Sheepen Place, Colchester, Essex, CO3 3LP, United Kingdom. Tel: +44 (0) 20 7017 5544; Fax: +44 (0) 20 7017 5198; Email: adhoc@tandf.co.uk

Advertising enquiries to:
USA/Canada: The Advertising Manager, PCG, 875 Massachusetts Avenue, Suite 81, Cambridge, MA 02139, USA. Tel: +1 (617) 497 6514. Fax: +1 (617) 354 6875. **EU/RoW:** The Advertising Manager, Routledge Journals, Taylor & Francis, 4 Park Square, Milton Park, Abingdon, Oxfordshire OX14 4RN, UK. Tel: +44 (0)207 017 6000. Fax: +44 (0) 207 017 6336.

Copyright © 2016 Society for the Medieval Mediterranean. All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored, transmitted, or disseminated, in any form, or by any means, without prior written permission from Taylor & Francis Limited, to whom all requests to reproduce copyright material should be directed, in writing.

Taylor & Francis grants authorization for individuals to photocopy copyright material for private research use, on the sole basis that requests for such use are referred directly to the requestor's local Reproduction Rights Organization (RRO). The copyright fee is £25.00/€30.00/$40.00 exclusive of any charge or fee levied. In order to contact your local RRO, please contact International Federation of Reproduction Rights Organizations (IFRRO), rue du Prince Royal, 87, B-1050 Brussels, Belgium; email ifrro@skynet.be; Copyright Clearance Center Inc., 222 Rosewood Drive, Danvers, MA 01923, USA; email info@copyright.com; or Copyright Licensing Agency, 90 Tottenham Court Road, London, W1P 0LP, UK; email cla@cla.co.uk. This authorization does not extend to any other kind of copying, by any means, in any form, for any purpose other than private research use.

ABSTRACTING AND INDEXING SERVICES
Al-Masāq is currently noted in *EBSCO, International Bibliography of Book Reviews of Scholarly Literature on the Humanities and Social Sciences (IBR), International Bibliography of Periodical Literature in the Fields of Art and Humanities and Social Sciences (IBZ), International Medieval Bibliography (IMB), OCLC FirstSearch* and *Periodicals Content, Thomson Reuters Arts and Humanities Citation Index.*

D800

Türkiye Diyanet Vakfı Kütüphanesi İslâm Araştırmaları Merkezi

Hakem (II) (080236)

Al-Masāq
Journal of the Medieval Mediterranean
Volume 28 Number 1 April 2016

CONTENTS

Special Issue: Constructing the Umayyads: from Mecca to Madīnat al-Zahrā'
Guest editor: Ann Christys

26 Temmuz 2016
MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

Introduction

1 Constructing the Umayyads: From Mecca to Madīnat al-Zahrā'
Andrew Marsham

Articles

6 Caliphal Imperialism and Ḥijāzī elites in the second/eighth Century
Harry Munt

22 From Traders to Caliphs: Prosopography, Geography and the Marriages of Muḥammad's Tribe
Majied Robinson

36 Challenging Authority: Al-Balādhurī and al-Ṭabarī on Khārijism during the Reign of Mu'āwiya b. Abī Sufyān
Hannah Hagemann

57 "They fled to their remote Islands": Al-Ḥakam II and *al-Majūs* in the *Muqtabas* of Ibn Ḥayyān.
Ann Christys

67 Heirs and Spares: Elite Fathers and Their Sons in the Literary Sources of Umayyad Iberia
Nicola Clarke

Book Reviews

84 *Arnold E. Franklin.* This Noble House: Jewish Descendants of King David in the Medieval Islamic East
Reviewed by Fred Astren

86 *Habeeb Salloum, Muna Salloum and Leila Salloum Elias.* Scheherazade's Feasts: Foods of the Medieval Arab World
Reviewed by Ann Chamberlin

87 *Anthony Eastmond (Ed.).* Viewing Inscriptions in the Late Antique and Medieval World
Reviewed by E.T. Dailey

89 *Ryan Szpiech (Ed.).* Medieval Exegesis and Religious Difference: Commentary, Conflict, and Community in the Premodern Mediterranean
Reviewed by Matthew Gabriele

90 *Chris Wickham.* Sleepwalking into a New World: The Emergence of Italian City Communes in the Twelfth Century
Reviewed by Robert Houghton

92 *A.C.S. Peacock.* The Great Seljuk Empire (The Edinburgh History of the Islamic Empires)
Reviewed by Nicholas Morton

94 *Maria Vaiou.* Diplomacy in the Early Islamic World: A Tenth-Century Treatise on Arab-Byzantine Relations, The Book of Messengers of Kings (*Kitāb Rusul al-mulūk*) of Ibn al-Farrā'
Reviewed by Nicholas Morton

95 *Chris Wickham.* Medieval Rome: Stability and Crisis of a City, 900–1150
Reviewed by Paul Oldfield

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

30 Ocak 2016

5148 WASSERSTEIN, David: The library of al-Ḥakam II al-Mustanṣir and the culture of Islamic Spain. *Education and learning in the early Islamic world.* Ed. Claude Gilliot. Farnham: Ashgate, 2012, (Formation of the Classical Islamic World, 43), pp. 376-381. Originally published in *Manuscripts of the Middle East*, 5 (1993), pp.99-105.

Muvakkithane
132322
Hakem II
080236

Нахон II,

A. Cabaton,

"L'Espagne et la Sublime Porte"

Ispan ya pos.

حسين بن قا سم بن محمد النعيمي, حمزة بن خسين بن قاسم النعيمي,
استدركات علئ تاريخ التراث العربي, قسم السيرة و التاريخ,
مج. السادس, جدة 1422, ص. 347. İSAM 90259.

آثار الحكم بن عبد الرحمن بن محمد الأموي

١٣٥٥ ـ أنساب الطالبيين والعلويين القادمين إلى المغرب *

للحكم بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله الأموي المستنصر بالله (ت ٣٦٦ هـ)
HAKEM (II)
ذكره البغدادي (٧) .

(٧) إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون ١ : ١٣٢

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

175138

HISTORY OF ISLAM

(Classical Period 571–1258 C.E.)

25 TEM 2008

Volume I

MADDE YAYINLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Merkezi
Kütüphanesi
Dem. No: 175138
Tas. No: 297.9 HAS.H

PROF. MASUDUL HASAN

Islamic Publications (Pvt.) Ltd.
13-E, Shah Alam Market, Labore - Pakistan
1987

Hakem II

169
Hakam II
961-976 C.E.

Accession of Hakam

The great king Abdul Rahman was succeeded by his son Hakam. He enjoyed reputation as a book worm. He was forty-six years old at the time of his accession, and had considerable experience of the affairs of the State.

Campaigns against the Christians

On the death of Abdul Rahman III, the Christians heaved a sigh of relief. They were under the impression that the new Caliph given to books would lack the military skill and as such it would be a good opportunity to throw off the yoke of the Muslims. Sancho, the king of Leon and Garcia, the king of Navarre, repudiated the treaties that they had made with Abdul Rahman III, and refused to pay the tribute or demolish the frontier fortresses. In the meantime Ordono IV who had been ousted from the government of Leon came to Cordova and sought the help of the caliph in winning back power in Leon. Hakam received him with due honour and promised to help him. On coming to know of this move of Ordono, Sancho sent a mission to Hakam seeking pardon and promising to honour the terms of the treaty. As war was distasteful to the Caliph he accepted the assurances of Sancho and let him remain on the throne. When Ordono came to know of these developments, he died of heart failure. On the death of Ordono, Sancho once again turned a somersault, and repudiated his undertakings. Hakam was forced to take military action against the Christians. Hakam led the royal forces personally and showed that he was not a scholar alone but a soldier as well. The Christians were defeated. The frontier fortresses were captured and demolished. Sancho was poisoned by his own people. The Christian powers were thoroughly subdued and peace was restored.

References :

An under Chapter 160.

cilt:8, say:30, Safat 1988, s. 138-159.

تنظيمات الجيش الأموي بالأندلس في عهد الخليفة الحكم المستنصر (٣٥٠-٣٦٦هـ/٩٦١-٩٧٦م)

محمود عرفة محمود *

* حصل على الدكتوراه في التاريخ عام ١٩٨٣ من جامعة القاهرة.
يعمل مدرسا للتاريخ الإسلامي في كلية الأداب ـ جامعة القاهرة.

0.2518

الملخص

يتناول هذا البحث دراسة فرق الجيش الأموي ووحداته العسكرية في عهد الخليفة الحكم المستنصر، الذي ازدهرت فيه الحضارة الإسلامية، وبلغت خلاله التنظيمات الحربية درجة كبيرة من الرقي والتطور.

كان الجيش الأموي بالأندلس خلال عهد الحكم المستنصر يتألف من عنصرين رئيسين، القيادة بمختلف وظائفها ومستوياتها، وطوائف الأجناد التي تشكل فرق الجيش النظامي، فضلا عن عناصر أخرى تأتي في المرتبة التالية هي عناصر المطوعة والمرتزقة، ثم طبقات أهل الخدمة، الذين كانوا يكلفون بالإمداد والتموين والنواحي الإدارية.

حظى القادة بمكانة سامية لدى الخلفاء، يتجلى ذلك في الاحتفالات باستقبال السفراء والمواسم والأعياد، فكانوا يتبؤون مقاعدهم الشريفة اللائقة بهم ترتيباً على مستوياتهم. وبلغ من اهتمام الخليفة الحكم بقادة جيوشه أن موارد الدولة وكافة إمكاناتها كانت توضع تحت تصرفهم في حالات الاستعداد لصد الأخطار الخارجية. ويقوم جميع المختصين بشئون الجيش بالإعداد والتجهيز حتى تخرج القوات إلى ميادين الجهاد على أكمل وجه.

وتتجلى مظاهر اهتمام الخلفاء الأمويين بالأندلس بقادتهم في حرصهم على الا تصال الدائم بهم في ميادين الجهاد، وإمدادهم بالجند والعدد والعتاد. وفضلا عن ذلك كان يقام احتفال مهيب للقادة لدى عودتهم مظفرين حاملين رايات النصر، فيكون الخليفة على رأس المستقبلين.

أما العنصر الرئيس الثاني في تشكيل فرق الجيش الأموي ووحداته العسكرية بالأندلس، فهو طوائف الأجناد، التي كانت تمثل القاعدة الأساسية العريقة في بناء الجيش وتنظيمه وإمداده بالاحتياجات الإدارية والتموينية.

كانت فرق الجيش النظامية تتألف من طوائف الفرسان بصفوفها المختلفة والرجّالة بنوعياتها المتعددة. وكانت المهمة الرئيسة لهذه الفرق هي التدريب والإعداد في وقت السلم استعداداً للقتال في ميادين الحروب. وكانت تشترك في الاحتفالات الكبرى والأعياد الرسمية للدولة، فضلا عن استقبال المبعوثين والسفراء وحكام الدول الأجنبية القادمين في سفارات أو زيارات رسمية.

الحكم أو النيل من حجية القضية المحكوم بها.

ويكون تفسير الحكم عن طريق الدعوى بين الخصوم أنفسهم، إلى المحكمة التي أصدرته، وإذا استؤنف الحكم فإن محكمة الاستئناف هي المختصة بدعوى التفسير سواء كان حكمها تصديقاً أو فسخاً كلياً أو جزئياً للحكم المطلوب تفسيره، أما إذا تم الطعن بالقرار الاستئنافي إلى محكمة النقض، وقامت محكمة النقض بنقض القرار الاستئنافي كلاً أو جزءاً تكون هي المختصة بتفسير ما تم نقضه في القرار، أما إذا رفضت محكمة النقض الطعن كلاً أو جزءاً تبقى محكمة الاستئناف هي صاحبة الاختصاص في تفسير ما لم يتم نقضه منه.

وتجدر الإشارة إلى أن الحكم الصادر بالتفسير يكون متمماً للحكم الأصلي من جميع الوجوه، يخضع لطرق الطعن العادية وغير العادية التي يخضع لها الحكم المذكور إذا كان قابلاً للطعن والعكس بالعكس، إلا أن الحكم الصادر برد طلب التفسير لا يكون قابلاً لأي طريق من طرق الطعن استقلالاً عن الحكم الأصلي لأنه لا يضيف أي جديد على ذلك الحكم.

محمد واصل

مراجع للاستزادة:

- رزق الله أنطاكي، أصول المحاكمات المدنية (مطبعة الإنشاء، دمشق ١٩٦١/١٩٨١م)
- إدوار عيد، موسوعة أصول المحاكمات، ج ٤، طوارئ المحاكمة، نظرية الأحكام (بيروت، ١٩٨٦م).

■ الحكم المستنصر بالله

(٣٠٢ - ٣٦٦هـ /٩١٤ - ٩٧٦م)

أبو المطرف الملقب بالمستنصر بالله الحكم بن عبد الرحمن الناصر بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن ابن الحكم بن هشام بن عبد الرحمن الداخل، ثاني خليفة أموي في الأندلس، كان أبوه عبد الرحمن الناصر أول أمير أموي اتخذ لنفسه لقب الخلافة، وذلك سنة ٣١٤هـ /٩٢٦م بعد أن قضى على ثورة ابن حفصون [ر] وأعاد للأندلس وحدتها واستقرارها، ويحتل الحكم بين سائر من تعاقبوا على حكم الأندلس مكانة فريدة في المضمار الثقافي من ناحيتي التشجيع والمشاركة.

عرف الحكم بحسن سيرته وعدله وورعه، وكان أول ما أنفذه بعد توليه الخلافة سنة ٣٥٠هـ /٩٦١م توسيعه المسجد الجامع بقرطبة، ومع أن الحكم كان شغوفاً بالعلم كارهاً للحروب، إلا أن ذلك لم يجعله أقل همة من أبيه في مواصلة الحروب ضد أعدائه من دول الشمال الإسبانية، المتربصين بالخلافة الأموية، فقد طمع الملوك الإسبان بأن يكون حظهم مع الخليفة الجديد المنكب على الشؤون العلمية أفضل منه مع سلفه، وكان أولهم شانجة ملك ليون الذي رفض تسليم الحصون المتفق عليها في المعاهدة التي كان قد عقدها مع أبيه عبد الرحمن، كما سلك ملك بنبلونة مسلكاً فيه تحد كبير، ورد الحكم على هذا الموقف بالغارات المتكررة على بلاد الناكثين بالعهد، واستغلال المنازعات الداخلية في دولة ليون، مما دفع شانجة بن رذمير إلى تغيير موقفه وإرسال سفارة إلى قرطبة معلناً ولاءه للحكم، فتقبل الحكم بيعته على شروط منها هدم الحصون والأبراج القريبة من ثغور المسلمين، واتبع الحكم سياسة جديدة تجاه دول الشمال الإسبانية، ففي سنة ٣٦١هـ /٩٧١م، عين الحكم سفارة متنقلة بين دول الشمال الإسبانية «للتعرّف على أخبارهم، والتجسس لأنبائهم وحمل الكتب إليهم في كل وقت وصرفها عنهم» كما يورد ذلك ابن حيان في كتابه «المقتبس»، أما سياسة الحكم الإفريقية فكانت قائمة على استمالة القوى المعادية للفاطميين أو المنقلبة على حكمهم، ولاسيما بعد أن اقتصر سلطان الأمويين في الشمال الإفريقي على قاعدتهم سبتة نتيجة للتوسع الفاطمي.

عُني المستنصر عناية كبيرة باقتناء الكتب القيمة والنادرة، إذ كان له وكلاء في القاهرة وبغداد ودمشق والاسكندرية، يتصيدون له الكتب القديمة والحديثة، ينسخونها أو يشترونها مهما غلت أثمانها، فمن ذلك أن الحكم بذل في كتاب «الأغاني» لأبي الفرج الأصفهاني ألف دينار عيناً، فأرسل له الأصفهاني نسخة من الكتاب قبل أن يظهره إلى أهل العراق. وقد اجتمع لدى الحكم من الكتب ما لم يجتمع لدى غيره، وحكى ابن حيان أن عدد كتب الفهارس التي اجتمعت في خزائنه أربعة وأربعون، في كل «فهرست» منها عشرون ورقة، ليس فيها سوى أسماء الكتب. وقيل عن عدد الكتب إنها كانت أربعمئة ألف مجلد. ولكثرة اطلاع

الموسوعة العربية, المجلد الثامن, دمشق 2003, ص. . ISAM 98318

الحكم غدا نسيج وحده في المعرفة بالرجال والأخبار والأنساب، وكان ثقة فيما ينقله،وقد ذكر ابن الأبار أنه قلّما يوجد كتاب من خزانته إلا وله فيه قراءة أو نظر، في أي فن كان، ويكتب فيه نسب المؤلف ومولده ووفاته، ويأتي بعد ذلك بغرائب لا تكاد توجد إلا عنده لعنايته بهذا الشأن.

وجمع الحكم إلى جانب عنايته بالكتب رعايته للعلماء، فكان يسعى إلى استحضارهم إليه أينما كانوا، كما هي الحال مع أبي علي القالي (ت ٣٥٦هـ /٩٦٦م) وفد إليه من المشرق. كما أطلق الحكم للفلكيين والرياضيين الحرية في إذاعة علومهم، فظهرت مدرسة مسلمة المجريطي (ت ٣٩٨هـ /١٠٠٧م) في مدريد، ولقيت دراسة الطب عناية عظيمة بفضل أبي القاسم الزهراوي (ت ٤٠٤هـ /١٠١٣م)، كما نهضت دراسة النبات على يد سليمان بن جلجل (ت ٣٨٤هـ /٩٩٤م) وإلى جانب ذلك لقي الفلاسفة في كنف الحكم المستنصر ظلاً يحميهم ويكفل لهم متابعة دراساتهم. وعلى أثر هذه العناية الخاصة بالعلم والعلماء، ازدهرت فنون العلم كافة، فكثرت المدارس، وكاد أهل الأندلس جميعاً، أن يكونوا ملمين بالقراءة والكتابة في وقت كانت فيه أوربا بجميع رجالها ذوي المكانة الرفيعة، عدا القسس، في حالة من الجهالة مزرية.

ولعل من أهم ما يذكر للحكم أنه جعل التعليم مجانياً للطبقات الفقيرة، فأنشأ سبعاً وعشرين مدرسة للتعلم، تكفل هو بدفع رواتب مدرسيها.

وإلى جانب اهتمام المستنصر بالعلم ذكر المقري أن له كتاباً من تأليفه أسماه «أنساب الطالبيين والعلويين القادمين إلى المغرب». كما نسبت إلى الحكم أبيات عدة، ولعل أشهرها قوله:

إلى الله أشكو في شمائل متْرف
عليَّ ظلوم لا يدين بما دنتُ
نأت عنه داري، فاستزاد صدودَه
وإني على وجدي القديم كما كنتُ
ولو كنت أدري أن شوقي بالغ
من الوجد ما بلّغتُه لم أكن بنْتُ

علي دياب

الموضوعات ذات الصلة:

ابن جلجل · الفاطميون · مسلمة المجريطي

مراجع للاستزادة:

- بالنثيا أنخل جنثالث، تاريخ الفكر الأندلسي، ترجمة حسين مؤنس (مكتبة النهضة المصرية، القاهرة ١٩٥٥).
- ابن عذارى المراكشي، البيان المغرب في أخبار الأندلس والمغرب، أخبار الأندلس ج٢، تحقيق ج. س. كولان وإ. ليفي بروفنسال (دار الثقافة، بيروت).
- المقري، شهاب الدين أحمد، نفح الطيب من غصن الأندلس الرطيب، تحقيق إحسان عباس (دار صادر، بيروت ١٩٦٨).

■ الحكم المطلق الاستبدادي ← الديكتاتورية

■ حكمت (أحمد ـ)

(١٨٧٠-١٩٢٧م)

أحمد حكمت Ahmed Hikmet، واسمه أيضاً أحمد حكمت مفتو أوغلو، قاص وصحفي تركي ولد وتوفي في إصطنبول. وهو أحد رواد الحركة القومية الطورانية التي أسهمت في إعطاء اللغة والموضوع صبغة أدبية قومية اعتماداً على استعمال اللغة التركية والمفردات البعيدة عن العربية والفارسية التي كانت التركية تستقي منها الكثير، وعلى تناول موضوعات تراثية مأخوذة من الأساطير التي منشؤها أواسط آسيا.

أسهم حكمت مع بعض المثقفين في تأسيس «جمعية الوطن التركي» عام ١٩١١. وكان لهذه الجمعية ومجلتها «الوطن التركي»، التي كانت أول مطبوعة قومية تركية في الامبراطورية العثمانية، دور كبير في إذكاء الروح القومية التركية، وكان حكمت رئيساً لهذه الجمعية ورئيس تحرير مجلتها. إلا أنه ترك هذا العمل عند دخوله في السلك الدبلوماسي عام ١٩١٢ حين أصبح قنصلاً عاماً في مدينة بودابست.

نشر حكمت أولى قصصه عام ١٨٩٦ في مجلة «ثروة الفنون» فظهر أسلوبه ولغته، وغدت «ثروة الفنون» تياراً أدبياً كان هو أحد ممثليه. وموضوعات حكمت لا تختلف كثيراً عن موضوعات الكتّاب القوميين ولغته بسيطة سهلة الفهم.

نشر حكمت مجموعتين قصصيتين هما «حديقة الورد والأشواك» (١٩٠١) و«السلالات» Sellaléler (١٩٢٢)، أما روايته «غنول خانم» Gönul Hanim فقد صدرت بعد وفاته بزمن طويل في عام١٩٧١.

كتب الباحث فتحي أوغلو سيرة حياة أحمد حكمت بعنوان «القومي التركي

الموسوعة العربية, المجلد الثامن, دمشق 2003, ص. . ISAM 98318

29 HAZIRAN 1993

لكنة لغويّ

كان أبو علي عمر الشّلوبين[1] إمام النّحاة بالأندلس... وكانت له من الشّهرة في التّأليف ما يغني عن الإطناب في وصفه... وكان مغفّلا، ومع ذلك فهو آية الله تعالى في العربيّة، وكان في لسانه لكنة. ولمّا أراد مأمون بني عبد المؤمن[2] التوجّه إلى مرسية، وقد ثار بها ابن هود[3]، وأنشده الشّعراء، وتكلّم في مجلسه الخطباء، قام الشّلوبين وقال دعاء منه: ثلّمك الله ونثرك. يريد : سلّمك الله ونصرك، لأنّه بلكنته يردّ السّين والصاد ثاء. فكان كما قال: عاد المأمون وقد ثُلم عسكه ونُثر .

النّفح 3 /1 ــ 490

(1) عمر بن محمد بن عبد الله الأزدي الشّلوبيني أو الشّلوبين من كبار العلماء بالنّحو واللّغة بالأندلس. ولد بإشبيلية سنة 562 /1166 وتوفّي بها سنة 645 /1247 (الأعلام : 5 /224).

(2) هو إدريس بن يعقوب... بن عبد المؤمن، أبو العلاء، لقّب بالمأمون: أحد خلفاء دولة الموحّدين بمرّاكش وفي عهده بدأ الوهن يدبّ في صلب دولتهم. توفّي وهو يتنازع الأمر مع ابن عمّه يحيى بن النّاصر سنة 630 /1232 (الأعلام 1 : /269).

(3) محمد بن يوسف بن هود : أحد الثائرين على الدّولة الموحّديّة بالأندلس في النّصف الأوّل من القرن السّابع. قتل سنة 634 /1237 فخلا الجوّ لابن الأحمر لتأسيس دولتهم في غرناطة (الأعلام : 8 /23).

أجابه فأفحمه

ومن أجوبة ملوك الأندلس : أنّ نزارا العبيديّ صاحب مصر[1] كتب إلى المرواني صاحب الأندلس[2] كتابا يسبّه فيه ويهجوه. فكتب إليه المرواني: أمّا بعد فإنّك عرفتنا فهجوتنا، ولو عرفناك لأجبناك. والسّلام.

النّفح : 3 /558

(1) نزار العبيدي : هو العزيز بالله بن المعزّ لدين الله العبيدي الفاطمي صاحب مصر والمغرب. بويع سنة 365 /975 وتوفّي سنة 386 /966 . (الأعلام 8 /332).

(2) المرواني صاحب الأندلس : قد يكون المعنيّ الحكم المستنصر الذي حكم الأندلس إلى سنة 386 /996. وقد يكون ابنه هشام بن الحكم الذي حكم إلى قيام الفتنة بقرطبة في أواخر القرن 4 /10.

Mecmuatu Dirasati Edebiyye, 6, 1991, Tunus, 27-44
Dergi / Kitap
Kütüphanede Mevcuttur

جهود الحكم المستنصر في تطور الحركة العلمية في الأندلس

د. وائل أبو صالح
رئيس قسم اللغة العربية
بجامعة النجاح الوطنية ــ فلسطين

بلغت الأندلس في عهد الخلافة الأمويّة بقرطبة في القرن 4 /10 الأوج في مجالات شتى. ذلك أنّ الأقدار أتاحت لها ثلاثة رجال أفذاذ بوّؤوها المكانة الأولى بين كامل دول القارّة العجوز: فعبد الرّحمان الناصر قهر ثوّار الأندلس فكان لها الأمن والاستقرار، والمنصور بن أبي عامر دوّخ أعداءها فكان لها المجد والتّفوّق، والحكم المستنصر وطّد دعائم المعرفة بها فكان لها النّبوغ والإبداع. وإذا كانت المصادر قد تفنّنت في تدبيج أعمال الأوّل وحكمته وبطولات الثّاني وحنكته، فقد أهملت نسبيّا الإشادة والتنويه بخصال الثالث ومحاسنه. فمن هو الحكم المستنصر ؟ وما هي أجلّ أعماله في ميدان الفكر والمعرفة ؟.

أولا : حياته :

أ ــ ولادته ، خلافته ، وفاته :

المستنصر هو الحكم بن عبد الرحمان بن محمد بن عبد الله بن محمد ... من أشهر خلفاء بني أمية في الأندلس، ولد سنة 302 /914 وذلك يوم الجمعة مستهل رجب وقت آذان الظهر، ووالده النّاصر هو الذي لقبه بالمستنصر منذ صغره[1].

(1) ابن عذاري المرّاكشي : البيان المغرب في أخبار الأندلس والمغرب : 2 /166.

THE ENCYCLEOPAEDIA OF ISLAM (New Edition), Vol.III, 1971 LEIDEN, pp.

proclamation the internal truce was broken and his uncles Sulaymān and ʿAbd Allāh, sons of ʿAbd al-Raḥmān I, disputed his authority and crossed from Barbary to Spain. ʿAbd Allāh made for the Upper Frontier, but he found conditions unfavourable there and went with his sons ʿUbayd Allāh and ʿAbd al-Malik to negotiate with Charlemagne at Aix-la-Chapelle and offer him support in a campaign against Barcelona and the region of the Ebro delta. In the following year Sulaymān also landed in the Peninsula and made to attack Cordova, but was defeated and withdrew to Merida, where he was captured and put to death. ʿAbd Allāh was pardoned on condition that he did not leave Valencia.

The reign of al-Ḥakam I was almost entirely devoted to suppressing the repeated rebellions which were ceaselessly breaking out on the three frontiers of Toledo, Saragossa, and Merida. There was a rising at Toledo, populated for the most part by *muwallads*, in the year following the proclamation of al-Ḥakam I's succession, and the faithful ʿAmrūs was sent to put it down and decimated its citizens in the famous "Day of the Ditch" (*waḳʿat al-ḥufra*). On the Upper Frontier the Banū Ḳasī provoked isolated rebellions which the same ʿAmrūs, now transferred to Saragossa, made it his task to suppress. He also punished the *muwallads* of Huesca and founded the citadel of Tudela so as to provide himself with a firm foothold. On the Lower Frontier the centre of neo-Muslim and Berber resistance was Merida, which did not give in till 197/813. Two great insurrections in the capital, Cordova, coincided with these frontier risings. In Djumādā I 189/May 805 a plot to dethrone al-Ḥakam I and replace him by Muḥammad b. al-Ḳāsim, his cousin, was uncovered, and 72 Cordovan notables were crucified and exposed on the causeway which runs along the right bank of the Guadalquivir. Thirteen years later, in 202/818, the well-known popular uprising of the Arrabal (Suburb) took place and was savagely repressed. 300 notables were crucified and the rest of the inhabitants of the Arrabal were exiled. Some emigrated to Fez; others joined the Levantine pirates: their wanderings led them to Alexandria and Crete, where they survived for a century and a half. Internal insurrections prevented al-Ḥakam I from undertaking any serious offensive against the kingdom of Asturias. In 180/796 a raid through Old Castile (al-Ḳilāʿ) enabled him to take possession of Calahorra and to reach the coast at Santander, but in 185/801 Barcelona fell to Charlemagne's Franks and so Louis the Pious was able to organize the Spanish Marches. In the same year the troops of al-Ḥakam I were defeated in the defile of Arganzón and counter attacks by the Asturians provoked a new offensive which brought about their defeat at Wādī Arūn (which must be the Orón, near Miranda de Ebro).

In spite of the savage cruelty and continual uprisings of the reign of al-Ḥakam I, it coincides with the period of humanization of al-Andalus and foreshadows the era in which, with the succession of his son ʿAbd al-Raḥmān II, ʿAbbāsid influence from the East is to become preponderant and the domination of the neo-Muslims in the civil administration and in military command to become ever greater. At the end of his life al-Ḥakam's character lost some of its asperity as he lost his health and he withdrew into his palace under the guardianship of his faithful foreign mercenaries. Within a fortnight of having his son ʿAbd al-Raḥmān II recognized as his successor he died on 25 Dhu 'l-Ḥidjdja 206/21 May 822, leaving to his son a kingdom completely submitted to the *amīr*'s authority.

Bibliography: Dozy, *Hist. Mus. Esp.*², i, 285-307; Simonet, *Hist. de los Mozárabes*, 298-309; Barrau-Dihigo, *Royaume asturien*, 157-64; I. de las Cagigas, *Los Mozárabes*, i, 150-1; and especially E. Lévi-Provençal, *Hist. Esp. Mus.*, i, 151-89, where all the known sources have been used, including the yet unpublished part of the *Muḳtabis* of Ibn Ḥayyān, Fez ms., 1-101.

(A. Huici Miranda)

AL-ḤAKAM II, al-Mustanṣir bi'llāh, second Umayyad Caliph of Spain, son of ʿAbd al-Raḥmān III. His reign was one of the most peaceful and fruitful of the Cordovan dynasty. In his time Cordova, as an intellectual capital, shone even more brilliantly than under ʿAbd al-Raḥmān III. Though nominated heir-apparent in his first youth he was 46 years old before assuming power (2 or 3 Ramaḍān 350/15 or 16 October 961). He had acquired a long and direct experience of public affairs and as a statesman showed himself not unworthy of his illustrious father. The fifteen years of his reign were peaceful; the only alarm to disturb them was a raid by the Danish *Maḏjūs* [*q.v.*] who landed first at Alcacer do Sal and were repulsed on the plain of Lisbon in 360/971. The indubitable superiority of the Caliphs forces ensured the most complete security of the borderland right from the beginning of al-Ḥakam II's rule. It also imposed a truce on Christian Spain during which embassies arrived in Cordova continuously from 356/966 until 365/975, when count García Fernandez of Castile, with Galician and Navarrese support, broke the peace and was defeated at S. Esteban de Gormaz and later at Langa on the Duero and Estercuel near Tudela. Al-Ḥakam's activity in Morocco, now that the Fāṭimids had removed to Egypt, and until the rise to political and military power of Muḥammad b. Abī ʿĀmir, known as al-Manṣūr (Almanzor of the Christian Chronicles [see al-Mānṣūr]), was confined to deposing the Idrīsid princes. In the course of ten years, by dint of intrigues, distribution of gold, and armed intervention, he saw to it that his best general, the famous *mawlā* Ghālib, subdued the Idrīsid al-Ḥasan b. Gannūn and transported him and his relatives to Cordova. This minor triumph was celebrated with great pomp as marking the resolution of the last major problem of al-Ḥakam's foreign policy. His glorious reputation, heightened by the interest and good taste with which he enlarged and beautified the marvellous mosque of Cordova, and his literary and artistic predilections seemed to augur well for a long and fruitful reign, but his health, which had always been delicate, took a serious turn for the worse as the result of a stroke which he had suffered two years before these events, and the *de facto* direction of the affairs of state fell to the minister Djaʿfar b. al-Muṣḥafī. Anxious to ensure that the succession should fall to his only son, the adolescent Hishām II, he was proposing to have allegiance sworn to him with great pomp in the Alcázar of Cordova, but he died on 3 Ṣafar 366/1 October 976, and the *bayʿa* to Hishām II took place on the following day. Even before falling ill he gave evidence of exemplary piety, in contrast with the conduct of his father, and sought with enthusiasm the company of jurists and theologians as well as literary men and scientists.

Bibliography: Ibn ʿIdhārī, ii, 233-53, 257-9 (tr. 384-418, 427-9); Ibn Saʿid, *Mughrib*, ff. 114, 157; Ibn al-Khaṭīb, *Aʿmāl*¹, 47-8; Ibn Khaldūn, *ʿIbar*, iv, 144-7; Ibn al-Abbār, *Ḥulla*, 101-5; Maḳḳarī, *Analectes*, i, 247-57 and passim (see index); Dozy, *Hist. Mus. Esp*², ii, 176-99; Codera,

- Hakem II (min Ammi)

THE ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM *(New Edition)*, Vol. IX, *(Fasc. 159-160)*, 1997 LEIDEN, pp. 740-41.

Bibliography: A. Segal, *The Byzantine city of Shivta (Esbeita), Negev Desert, Israel*, Brit. Archaeol. Reports, Internat. Ser. 179, Oxford 1983; A. Negev, in E. Stern *et alii* (eds.), *The encyclopedia of archaeological excavations in the Holy Land*, New York 1993, iv, 1404-10. (C.E. BOSWORTH)

SUBAYṬILA, modern Tunisian Arabic pronunciation SBĪṬLA, conventionally SBEÏTLA, the Islamic and modern names of ancient Sufetula, a town of west-central Tunisia. Situated at over 450 m/ 1,500 feet above sea level, near abundant water resources and a wadi and surrounded by high plateaux, it is still today an important cross-roads between the north, west and south of the country.

From what is at present known, the ancient town (whose present successor only occupies some 20 ha, and this more than double that of the end of the 19th century) must have been closely linked with two other great cities: Cillium (Kasserine) and Ammaedra (Haydra), i.e. in the second half of the 1st century A.D. when the region, permanently involved in warfare against Berber tribes, was pacified by the Third Legion of Augustus under the Flavian emperors. The army was in large measure replaced by veterans who settled on parcels of land for colonisation, of which Subayṭila was probably part.

Like most of the great African cities, the town enjoyed under Septimius Severus (193-211), himself of African origin, a great urban and commercial development. In Christian times, Sufetula had, by 256 at the latest, a bishop who represented it at the Council of Carthage convoked by St. Cyprian. It was affected by persecutions, the most severe of which was that of Diocletian at the beginning of the 4th century and which gave rise to the Donatist movement, a schismatic movement which enlivened African Christianity all through the 4th century. Like many African towns, from this time onwards, Sufetula had two bishops, one Catholic and the other Donatist. Both parties in the town were represented at the council summoned by the Emperor Honorius at Carthage in 411 which condemned and isolated this schismatic movement.

With the Vandal invasion and occupation of 429, Sufetula formed part of the royal domain until the Byzantine reconquest in 533. From then onwards, it became a military centre under Justinian's policy of unifying the province and defending it against the more and more pressing threats from the Berber kingdoms. The Patricius Gregory, who succeeded Belisarius, the first Byzantine governor of Africa, chose Sufetula as his personal residence and as his military base. He speedily declared his independence of the emperor in Constantinople, and subsequently had to face the Muslim armies sent from Tripolitania and headed by ʿAbd Allāh b. al-Zubayr and then by ʿAbd Allāh Ibn Abī Sarḥ [*q.vv.*]. He was defeated at Sufetula in 26/647, thus opening a new page in the history of the region in particular and the whole land in general. It was only twenty years later that al-Ḳayrawān [*q.v.*], the first great Muslim foundation in the Maghrib, was created.

Subayṭila was not wholly abandoned in Islamic times, and life probably continued there until the 6th/12th century, as the large quantities of recently-discovered pottery fragments from this period shows.

Monuments. There are numerous classical remains, the most spectacular being the capitol with three separate temples, a monumental gate with the date 139 (reign of Antoninus Pius) and the public baths, restored, together with the theatre, in the 4th century. The monuments of Christian and Byzantine times are especially well preserved: an episcopal complex, with a church, cathedral, etc.; a second church built on a pagan temple, and two lesser ones; and a series of fortified houses to the south-east of the site, all from the 6th-7th centuries.

Bibliography: The most complete bibl. (to the 1970s) is N. Duval, *L'urbanisme de Sufetula*, in *Aufstieg und Niedergang der römischen Welt* (ANRW), xii/2, 19. See also A. Merlin, *Forum et églises de Sufetula*, in *Notes et documents de la Direction des Antiquités et Arts de Tunisie*, v, Paris 1912; C. Lepelley, *Les cités de l'Afrique romaine au Bas-Empire*, ii, Paris 1981; F. Béjaoui, *Sbeïtla, l'antique Sufetula*, Tunis 1994. (FETHI BÉJAOUI)

ṢUBḤ [see ṢALĀT].

ṢUBḤ AL-BAṢHKUNSIYYA, so-called on account of her Basque origin, was a singing slave girl belonging to the second Umayyad caliph of al-Andalus, al-Ḥakam al-Mustanṣir (350-62/961-76 [*q.v.*]), who loved her dearly (calling her Djaʿfar) and to whom she bore two sons, thus becoming an *umm walad* and taking the title of *sayyida*. ʿAbd al-Raḥmān b. al-Ḥakam was born in 351/962; he was the first son of the caliph, who was already 46 years old at the time. Although ʿAbd al-Raḥmān died at an early age (359/969-70), his brother Hishām (born 354/965) guaranteed a successor to al-Mustanṣir, whose joy at the birth of this second son is recorded by the chroniclers, and illustrated by the pair of little ivory boxes made at Madīnat al-Zahrāʾ and dedicated in 355/966 to "the most beloved of fertile women", i.e. to Ṣubḥ.

In 356/966-7 she chose as administrator of her property and that of her children a young man who had been introduced to her by the *wazīr* Djaʿfar al-Muṣḥafī. This was the start of the impressive career of Ibn Abī ʿĀmir (al-Manṣūr) [*q.v.*], who succeeded in gaining the support of Ṣubḥ and of other women of the caliphal entourage. The relationship between Ṣubḥ and Ibn Abī ʿĀmir was the subject of malicious rumours, and satirical verse concerning them was widely circulated in Cordova. Public display of the lavish gifts offered to Ṣubḥ by Ibn Abī ʿĀmir contributed to the proliferation of these rumours, but the caliph continued to entrust to him official duties of the highest importance, while his love for Ṣubḥ and their son Hishām is acknowledged by all the Arabic sources. Hishām was proclaimed heir in 365/976, which reinforced his mother's position in the palace as well as that of Ibn Abī ʿĀmir. Ṣubḥ had other supporters, including her brother (Rāʾiḳ or Fāʾiḳ by name), who was a *mawlā* of the caliph and occupied posts in the civil and military administration (*ṣāḥib al-makẖzūn, ṣāḥib al-shurṭa, ḳāʾid*, etc.).

On the death of al-Ḥakam, however, the succession of Hishām, still a minor, was opposed by two senior palace officials, the *Ṣaḳāliba* [*q.v.*] Fāʾiḳ and Djawdhar. An alliance formed by Ṣubḥ, Ibn Abī ʿĀmir and al-Muṣḥafī guaranteed the succession of Hishām, which enabled them to exercise real power. According to some sources, it was Ṣubḥ who controlled affairs of state, through the intermediacy of Ibn Abī ʿĀmir, who conveyed her instructions to ministers and was the only one having access to the *sayyida*. But relations between them deteriorated when Ṣubḥ realised that Ibn Abī ʿĀmir had no intention of transferring power to Hishām on attainment of his majority. When Ibn Abī ʿĀmir fell sick, she took advantage of his absence and removed from the palace, with the aid of her brother, very substantial sums of money, intended no doubt to finance an armed *coup* against Ibn Abī ʿĀmir. But in this struggle for power, it was

MADDE TAMAMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN
03 EKİM 1997

J96.5
Z16.E
Toredo
Hakem II
1280 Istanbul

اندلس تاریخی

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر زواهر حمد وسپاس بی غایه اول مبدع حواد ثخانهٔ موجودات تعالی شانه حضرتلرینك بارگاه الوهیتنه عرض وتقدیمه شایان واحقدر که اثردن مؤثره استدلال ایچون جملهٔ مکوناتی یوقدن وار و بوجلهدن نوع انسانی شرف عقل ونطق ایله ممتاز الاطوار ایلدی وروایح فوایح صلوات بی نهایه اول منبع ینابیع تحقیق وعرفان ومشعل مناهج فضل وایقانك مضجع مقدسلرینه رفع واتحافه سزاوار والیقدر که ظلمتکاه جهانده ایقاد ایلدیکی مشکاة شرع مطهر کهکشکان راه معرفت ایچون سراج انور ونأسبس ایلدیکی بنیان مرصون الارکان دین مبین تاروز محشر دائم ومستقردر وطرف تحف تسلیمات زکیه اول خواجهٔ مدرسهٔ توحید وعرفانك ارواح آل واصحابنه ارسال واهدایه اولی واوفقدر که هربری طریق سعادت رفیق شریعتده نجم تابان هدایت وبدرقهٔ امتدر * اما بعد معلوم ارباب رشد ونهی اولدیغی اوزره وقتاکه اشعهٔ عالمتاب آفتاب اسلام مشرق بطحادن پرتو افکن بروز اولدی بیچه اعصاردنبرو غنودهٔ پسترسکون وآرام

علوم طبیعیه دائر تألیفات مشهوره صاحبی اولان وزیر ابن اسحق ایله الزهراوی خانه لرنده طوپلنوب مباحثات علمیه اولنوردی حکمك اولوجهله تکثیر اسباب معلوماته درکار اولان خواهش نشر انوار علوم وفنونه مصر بولنان میل ومحبتی اقتضاسی اوزره ینهٔ همنله پایی مصر وشام وعراق ومحال سائره دن کتب نفیسه رفدن دخی نو مؤلف آثار جدیده یی طرف طرف کوندریلان ساخ معرفتیله نسخهٔ صحیحه لرندن استنساخ ایتدیرهرك ساکن وان سرایندہ انشا ایلدیکی کتبخانهٔ مخصوصه سنده جمع ایلدی ه مورخینك نقلنه کوره کتبخانهٔ مذکورده طولاب صورتنده ده اوله رق کتب موجوده صنف صنف مرتب اولدیغی حالده اولان محللرنده نظام اوزره طوروب بهرطولابك حاوی اولدیغی اسبنی مبین آیرو آیرو دفترلر بولندیغندن یالکز بوصورتله کتبی جامع اولان دفاتر بهر جلدالی ورق اوله رق کتبخانهٔ مذکورك حاوی اولدیغی جملهٔ کتب التی یوزبیك جلد رت ایدی بونلرك جملهسی جملهٔ کفارخاکسارك اثنای تغلبلرنده د اولوب حتی میلادك بیك درتیوز طقسان ایکی وهجرت نبویه نك قسان یدی سنه سنده قتولکلر غرناطه یی ضبط ایلدکلرنده کتبخانه ده پرملیوندن زیاده کتب نفیسهٔ عربیه یی احراق بالنار ایتمشلردر عصر ل درتیوز سنه عسکره سائر یعنی کامل لقبیله ملقب فرانسه قرالی بولنان نده قرال کتبخانه سنده افرنج ویونان ولاتین لسانلری اوزره بولنان لکز طقوز یوزعدده بالغ اولوب بونلرك ثلثانی دینه متعلق وثلثی سائر دائر اولدیغی فرانسه تاریخلرنده مسطور ومحرردر حکمك طبیعت ی دخی اولدیغندن احمد بن محمد بن عبدالرباحی نام شاعر ماهرك نفیسه سنی جمع ایله یکرمی فصول اوزره بردیوان ترتیب ایلمش ك دخی اشعار وفنونه دائر بعض تألیفاتی بولنمش اولدیغی نوشتهٔ اب تحقیقدر

ملك حکم ثانی ابن عبدالرحمن ثالث زمانی

م ثانی قرق یدی یاشنده بولندیغی حالده اوچیوز اللی تاریخی رمضان اوجنجی کونی یعنی پدری عبدالرحمانك وفاتندن برکون صکر

ریاح اندلسده
برقلعه اسمی
اولوب محمد بن
سعد العوی
وقاسم بن الشارب
الفقیه ومحمد بن
یحیی النهوی
اورادندر محل
مذکورلك
اسپانیولجه اسمی
قلاترا وادر

٧-٩٩

الدكتور جبرائيل سليمان جبّور
أستاذ شرف في الدائرة العربية في الجامعة الأميركية في بيروت

Hakem II, (232-233)

الملوك والشعراء

09 MAYIS 1991

Türkiye Diyanet Vakfı
4927
892.7
HAC.M

منشورات دار الآفاق الجديدة بيروت

الحكم ابن عبد الرحمان (٩٦١ - ٩٧٦ م = ٣٥٠ - ٣٦٦ هـ)

وإذا لم يكن عبد الرحمان شاعراً فان ابنه الحكم كان شاعراً ، كما كان أكثر أخوته ، وهو الحكم المستنصر تمييزاً له عن الحكم الأول الذي ذكرناه، وكان الحكم محباً للعلوم ، مكرماً لأهلها ، جمّاعاً للكتب في أنواعها بما لم يجمعه أحد من الملوك قبله . وكان على خزانة العلوم والكتب بدار بني مروان أن عدد الفهارس التي فيها تسمية الكتب أربع وأربعون فهرسة ، وفي كل فهرسة عشرون ورقة ليس فيها إلا ذكر اسماء الدواوين لا غير [١] . وذكر بعضهم عدد الكتب إنها كانت أربعمئة ألف مجلد، وأنهم لما نقلوها أقاموا ستة أشهر في نقلها ، وكان يستجلب المصنفات من الأقاليم والنواحي باذلاً فيها ما أمكن من الأموال حتى ضاقت عنها خزانته . وبعث إلى أبي الفرج الاصبهاني الف دينار ذهباً عيناً وخاطبه يلتمس منه نسخة من كتابه الأغاني وما لاحد مثله ، ووصل بذلك المال رحمه لأن الاصبهاني مرواني ، فأرسل اليه نسخة منقحة قبل أن يظهر الكتاب لأهل العراق[٢] وكان ذا غرام بها ، قد آثر ذلك على لذات الملوك . « وقلما يوجد كتاب من خزانته إلاّ وله فيه قراءة أو نظر ، في أي نمق كان ، ويكتب فيه نسب المؤلف ومولده ووفاته ، ويأتي من بعد ذلك بغرائب لا تكاد توجد إلا عنده لعنايته بهذا الشأن . وكان ينظم الشعر ، ومما ينسب اليه من النظم قوله :

إلى الله أشكو من شمائلِ مُترفٍ ... عليّ ظلومٍ لا يَدين بما دنتُ
نأت عنه داري فاستزاد صدودُه ... وإني على وجدي القديم كما كنت

(١) الحلة السيراء ١ : ٢٠٣ . ونفح الطيب ١ : ٣٨٥ - ٣٨٦ .
(٢) الحلة السيراء ١ : ٢٠١ - ٢٠٢ ونفح الطيب ١ : ٣٨٦ .

ولو كنتُ أدري أن شوقيَ بالغٌ ... من الوجدِ ما بلّغتُه لم أكن بنت[١]

وقوله :

عجبتُ وقد ودعتها كيف لم أمتْ ... وكيف انثنت بعدَ الوداع يدي معي
فيا مُقلتي العبرى عليها أسكبي دماً ... ويا كبدي الحرّى عليها تقطّعي[٢]

والظاهر أن كتبه التي جمعها في مكتبته الكبرى ظلت في قرطبة إلى أن بيع أكثرها في حصار البربر ، ونهب ما بقي منها حين دخول البربر اليها[٣].

(١) نفح الطيب ١ : ٣٩٥ .
(٢) نفح الطيب ١ : ٣٩٥ .
(٣) نفح الطيب ١ : ٣٨٦ .

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
DİA için tarandı
Ahmet Yücel

دراسات في تاريخ الخلافة العباسية

HAKEM (II), (450-451)

العصر العباسي الأول مع الامارات
العربية الاسلامية في المشرق والمغرب

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Yayın No.
Tasnif No. : HAM.D

تأليف
الدكتور رشيد عبد الله الجميلي

أستاذ التعليم العالي بكلية الآداب والعلوم الانسانية ــ الدار البيضاء
والجامعة المستنصرية ــ بغداد

مكتبة المعارف
للنشر والتوزيع
ص.ب: 239 ـ الرباط
الهاتف: 24 265

الطبعة الاولى
1984

2 ــ الحكم المستنصر (350 ــ 366 هـ)

تولى الخلافة بعد وفاة عبد الرحمن الناصر لدين الله ولده الحكم الثاني الملقب بالمستنصر بالله وكان حينئذ قد جاوز الخامسة والاربعين من عمره ، وقد عرف الحكم بحبه للعلم وتقريبه العلماء ، فكان يحرص على نسخ الكتب النادرة أو شراءها من بغداد ودمشق والقاهرة وغيرها مهما بلغ ثمنها ، فتوافر في مكتبته في مدينة الزهراء نحو من 400 ألف مجلد في شتى الفنون ، ومن ابرز العلماء الذين ظهروا في بلاطه أو مارسوا التدريس في جامع قرطبة نذكر العالم اللغوي أبا علي اسماعيل ابن القاسم القالي ، والمؤرخ القرطبي ابا بكر محمد المعروف بابن القوطية ، والعالم المغربي محمد بن حارث الخشني ، والاسقف المستعرب ربيع بن يزيد الذي اشتهر بدراساته الفلكية والفلسفية (66) .

أما اعماله العمرانية فأهمها الزيادة الكبيرة التي اجراها في مسجد قرطبة من جهة القبلة لمواجهة تزايد اعداد المصلين في الجامع . كما اجرى الماء العذب الى سقايات الجامع والميضأتين اللتين على جانبيه ، وقد جلب الماء من عين بجبل قرطبة خرق له الارض واجراه في قناة من حجر متقنة البناء محكمة الهندسة ، أودع في جوفها انابيب الرصاص لحفظه (67) .

وفي المجال الخارجي كانت سياسته في الواقع استمرار لسياسة والده الناصر فيما يخص المغرب والممالك الواقعة شمال اسبانيا ، ففي المغرب ادرك الفاطميون ان بقائهم محفوفا بالمخاطر ، لذلك تحولوا الى مصر ، حيث تمكن القائد جوهر الصقلي من الاستيلاء على مصر وتأسيس القاهرة في سنة 358 هـ ، ثم لحق به الخليفة المعز في سنة 362 هـ تاركا المغرب في يد حلفائه بني زيري زعماء صنهاجة (68) .

على أن الحكم رأى ضرورة الاحتفاظ بسيطرة الاندلس على مضيق جبل طارق عن طريق استمرار السيطرة على القواعد المغربية المطلة على المضيق مثل سبتة

(66) ابن خلدون ج 4 ص 146 .
(67) المقري ، نفح الطيب ج 2 ص 12 .
(68) الشيال ، مصر في العصر الفاطمي ص 430 ، مختار العبادي ، سياسة الفاطميين ص 209 .

وطنجة ومليلية ، وقد حاول الادارسة استعادة المدن الشمالية في المغرب في سنة 361 هـ واحتلوا طنجة وتطوان وأصيلا ، ودخلوا في عدة حروب مع الامويين في الاندلس انتهت بهزيمتهم واستسلامهم نتيجة للسياسة الحازمة التي اتبعها الحكم المستنصر الذي نجح في السيطرة على مضيق جبل طارق وحماية الاندلس من اي خطر يتهددها من الفاطميين أو حلفائهم بني زيري (69) .

الخليفة هشام الثاني المؤيد بالله :

بعد وفاة الحكم المستنصر بالله في شهر صفر من عام 366 هـ بويع بالخلافة ولده وولي عهده هشام وتلقب بالمؤيد بالله ، وكان لا يتجاوز العشر سنوات من عمره ، فتمت مبايعته بقرطبة بفضل مساندة وزير ابيه المنصور بن محمد بن أبي عامر والحاجب جعفر بن عثمان المصحفي وغالب مولى الحكم ، وقد تولى المنصور محمد بن ابي عامر الوصاية على هشام الذي أصبح كما يصفه ابن الخطيب (مندرجا في كنف كافله الحاجب المنصور (70) بحيث لا ينسب اليه تدبير ، ولا يرجع اليه من الامور قليل ولا كثير) وقد دخل المنصور هذا في صراع مع اعدائه في الداخل والخارج ، فضرب بعضهم ببعض ، وكان اول خصومه هو الحاجب جعفر بن عثمان المصحفي ، فنجح في ايغار صدر الخليفة هشام عليه فأمر بعزله من رئاسة الوزارة وزجه في السجن حتى مات ، ثم قضى على منافسه الاخر غالب بن عبد الرحمن قائد الجيش وأمير الثغور . وجعفر بن علي بن حمدون قائد الجند المغربي (71) ، وتدعيما لمركزه في البلاد شرع المنصور بغزو الممالك الشمالية فغزا قشتالة وليون ونبرة وقطالونيا سبعاوخمسين غزوة لم ينهزم في واحدة منها طوال مدة حكمه التي بلغت خمسا وعشرين سنة (72) .

أما سياسته نحو المغرب فقد نجح في فرض السيادة الاموية على المنطقة الممتدة الى سجلماسة جنوبا سنة 370 هـ ، والى ولايتي تلمسان وتاهرت شرقا

(69) ابن حيان ، المقتبس في اخبار الاندلس ، ص 97 ، 103 ، 150 وما بعدها .
(70) ابن الخطيب ، اعمال الاعلام ص 58 .
(71) المصدر السابق ص 63 وما بعدها .
(72) ابن عذارى ، ج 2 ص 288 وما بعدها .

قرطبة في العصر الإسلامي

تاريخ وحضارة

Hakem II - 94-98

DNA 1512
Tarih

تأليف

الدكتور أحمد فكري

أستاذ الحضارة والآثار الإسلامية السابق
بكلية الآداب - جامعة الإسكندرية

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Kütüphanesi

4930
946.83
FİK.K

الناشر
مؤسسة شباب الجامعة
ش ٢٩٤١٢١ الإسكندرية

(٣)

الحكم المستنصر بالله(٧٧)

(٣٥٠ الى ٣٦٦ — ٩٦١ الى ٩٧٦)

بويع الحكم بالخلافة غداة وفاة أبيه ، وتلقب بالمستنصر بالله ، وكان سنه يقرب من الثمانية والاربعين(٧٨) • وكان أبوه قد أشركه فى كثير من الاحيان فى تصريف شئون الدولة ، واستصحبه فى بعض غزواته • ونشأ الحكم ، وشب ، منكبا على العلم والدراسة ، واذا كان يظهر من مجرى تاريخه ، أنه لم يكن على ما كان أبوه من النشاط المتقد و «الشهامة الصارمة » ، الا أنه اقتفى اثار أبيه فى سياسته وجهاده •

وكانت أيامه ، داخل الاندلس ، أيام سلم وسكينة ، لم يشبها تمرد وال أو انفضاض جماعة من الرعية ، ولم يعكر صفوها الا ما حدث فى سنة ٣٥٥ (٩٦٦) من اغارة المجوس الارمانديين على الساحل الغربى ، على قصر أبى دانس وأشبونة ، ولكن الاسطول الاندلسى كان مستعدا لصد اغاراتهم(٧٩) ، فاتجهت مراكب من أشبيلية والتقت بمراكب المجوس ودمرت الكثير منها ، وعاد المجوس فى سنة ٣٦٠ (٩٧١) ، فأوفد الحكم أمير البحر فى ألمرية ، عبد الرحمن بن محمد بن رماحس لمواجهتهم ، والظاهر أن المجوس عادوا أدراجهم قبل أن يصل الاسطول الاندلسى •

وكانت أيامه ، خارج حدود الاندلس ، أيام ظفر واقبال • وقد رأينا كيف أن أباه الناصر قد عاون (غرسية) ابن (شانجة) على استرداد عرشه فى ليون ، الذى كان اغتصبه (أرذون الرابع) ، وكان (غرسية) هذا قد تعهد برد حصون عشرة على حدود بلاده الى دولة الاندلس ، ولما توفى الناصر ، نقض (غرسية) عهده ، كما نقضه (شانجة) ، ملك نبره ، ظنا منهما أن

الخليفة الجديد يميل الى السلم ولا يرغب فى الحروب • ولكن الحكم ما لبث أن أعلن الجهاد ، وأعد العدة لايفاد صائفة فى سنة ٣٥١ (٩٦٢) ، وقبيل خروج هذه الصائفة قدم الى قرطبة ، فى شهر صفر (أبريل) (أرذون الرابع) ، معلنا ولائه واستعداده لتنفيذ الشروط التى يفرضها عليه الحكم، والتمس منه معاونته على استرداد عرشه • واستقبله الخليفة فى مدينة الزهراء استقبالا فخما ، وغمره بالخلع والهدايا • ولما علم (غرسية) بقدوم (أرذون) ، أسرع هو الاخر بارسال سفارة الى الخليفة تؤكد ولاءه ، وتقدم الضمانات على استعداده لتنفيذ شروط المهادنة التى كان من أهمها « هدم الحصون والابراج القريبة من المسلمين »(٨٠) • ولكن (أرذون) ما لبث أن مات ، وعاد (غرسية) الى نقض عهوده ، وتحالف مع دوق قشتالة وملك ليون ودوق برشلونة • ازاء هذا الموقف الفاجر ، نهض الحكم وأعد جيشا لمحاربة خصومه وقاده بنفسه ، فى سنة ٣٥٢ (٩٦٣) ، واستطاع هذا الجيش أن يستولى على حصنين منيعين من حصون قشتالة ، هما قلعة شنت أشتبين وحصن أتينسه •

وأوفد الخليفة الجيوش فى السنوات التالية فى صوائف للاغارة على بلاد جليقية وبرشلونة وليون ، قاد احداها فى سنة ٣٥٣ (٩٦٤) ، « وعظمت فتوحات الحكم وقواد الثغور فى كل ناحية ، وكان من أعظمها فتح قلهرة من بلاد البشكنس على يد القائد غالب بن عبد الرحمن ، فعمرها الحكم واعتنى بها ، ثم فتح حصن بيه ، على يد قائد وشقة ، وغنم فيها من الاموال والسلاح والاقوات والاثاث ، وفى بسيطها من الغنم والبقر والرمك والاطعمة والسبى مالا يحصى »(٨١) • وكان الخليفة قد أوفد فى سنة ٣٥٤ (٩٦٥) قائده غالب « الى بلاد ألبه ، ومعه يحى بن محمد التجيبى وقاسم بن مطرف بن ذى النون ، فابتنى حصن غرماج ، ودوخ » بلاد قشتالة(٨٢) •

bk. Hakem II (82-86)

الأدب العربي في الأندلس

الدكتور عبد العزيز عتيق
أستاذ بجامعة بيروت العربية

Türkiye Diyanet Vakfı
Kütüphanesi
İslâm Ansiklopedisi
Envanter No : 2242
Sınıf No. : 892.7 ATİ.E

١٩٧٦

دار النهضة العربية
للطباعة والنشر
بيروت ص.ب ٧١٩

الطبعة الثانية
١٣٩٦ هـ - ١٩٧٦ م

الحكم المستنصر بالله

٣٥٠ - ٣٦٦ هـ - (٩٦١ - ٩٧٧ م)

تولى الحكَم المستنصر الخلافة بعد أبيه الناصر لثلاث خلون من رمضان سنة ٣٥٠ هـ/ ٩٦١ م ، ودعا الناس الى بيعته فبايعوه ، واتخذ من جعفر المصحفي حاجباً [1] له ، وجرى على رسم أبيه وطريقته ، حتى ليقال إن سياسته في مجملها كانت امتدادا لسياسة أبيه في الحُكْم .

وافتتح الحكَمُ المستنصر خلافته بثلاثة أعمال كان لها صدى كبير وتأثير عظيم في نفوس العامة : وأولُ هذه الأعمال هو القيام بتوسيع المسجد الجامع بقرطبة ، وثانيها هو الإشهاد أمام الفقهاء والقضاة وأعيان الناس ووجوههم بعتق كل مملوك له من الذُّكْران . وأما العمل الثالث الذي أشهد عليه أيضا ، فهو أنه وقف على ثغور الأندلس كافةً رُبْعَ جميع ما آل اليه بالوارثة عن أبيه أمير المؤمنين في جميع كُوَر الأندلس وأقاليمها ، بحيث تُفرَّق غلاتُ هذه الضياع عاما بعد عام على ضعفاء أبناء الثغور ، إلاّ أن يكون بقرطبة مجاعة فتُفرَّق على المعوزين من أهلها حتى يجيرهم الله .

وكان من أمره بعد ذلك أن أنفذ الكتب في محرم من سنة ٣٥١ هـ الى جميع الولاة والقواد والعمال بأقطار الأندلس ، يأمرهم بارتباط الخيل والقيام عليها ، والاستعداد بالأسلحة والآلات برسم الجهاد في سبيل الله ، ثم خرج بما أعده من الجيوش غازيا [2] .

(١) إن لقب الحاجب في الأندلس كان خاصا بكبار الوزراء ، ذلك لأن قاعدة الوزارة بالأندلس كانت في مدة بني أمية مشتركة في جماعة يعينهم صاحب الدولة للإعانة والمشاورة ، ويخصهم بالمجالسة ، ويختار منهم شخصاً ينوب عنه فيسميه بالحاجب ، وقد عظمت هذه السمة حتى كانت أعظم ما تنوفس فيه .

(٢) البيان المغرب : ج ٢ ص ٣٤٨ - ٣٥٠ .

وكوالده كان له غزوات كثيرة وفتوح ، وكانت شتى الوفود من ملوك الروم والجلالقة وأمراء الأدارسة بالمغرب تقبل عليه للمهادنة أو إظهار الولاء والطاعة .

ومن مآثره إنشاء المدارس والمكاتب ، ويذكر ابن عذارى أنه أنشأ في قرطبة سبعة وعشرين مكتبا للقرآن ، واتخذ لها المؤدبين يعلمون أولاد الضعفاء والمساكين ، وأجرى عليهم الرواتب ، وعهد اليهم في الاجتهاد والنصح ابتغاء وجه الله .

كذلك أكمل القبة القائمة على المحراب بجامع قرطبة ، وجعلها بالفسيفساء التي أهداها اليه ملك الروم ، وذلك اقتداء بما فعله الوليد بن عبد الملك في بنيان مسجد دمشق . وبالإضافة الى ذلك جلب الماء العذب الى الجامع من عين بجبل قرطبة ، وأجراه في قناة من حجر متقنة البناء محكمة الهندسة ، أودع في جوفها أنابيب الرصاص لتحفظه من كل دنَس ، وقد ابتنى بغربيّ هذا الجامع دار الصدقة ، واتخذها معهدا لتفريق الصدقات [1]

* * *

وكان الحكم المستنصر محبا للعلوم ، مكرما لأهلها ، جمّاعا للكتب بما لم يجمعه أحد من الملوك قبله ، حتى بلغ عدد الفهارس التي فيها تسمية الكتب أربعا وأربعين فهرسةً ، في كل واحدة عشرون ورقة ، ليس فيها الاّ ذكر أسماء الدواوين لا غير ، وأقام للعلم والعلماء سوقا نافقة [2] ، جلبت اليها بضائعه من كل قطر .

وكان يبعث الى الأقطار في شراء الكتب رجالا من التجار ، ويرسل اليهم

(١) البيان المغرب : ج ٢ ص ٣٥٤ ، ٣٥٨ .

(٢) يقال : « نفقت السوق تنفق » إذا راجت وكثر طالبو ما فيها .

بسم الله الرحمن الرحيم
اقرأ وربك الأكرم
الذي علم بالقلم
صندوق إحياء التراث الإسلامي
المشترك بين
المملكة المغربية والإمارات العربية المتحدة

Hakem II

أزهار الرياض في أخبار عياض

6243/2
322.375
MAK.E

تأليف

شهاب الدين أحمد بن محمد المقري التلمساني

الجزء الثاني

أعيد طبع هذا الكتاب تحت إشراف اللجنة المشتركة لنشر التراث الإسلامي
بين حكومة المملكة المغربية وحكومة دولة الإمارات العربية المتحدة

كنّاس وفرّاش، متهيئين لانتظار أبي إبراهيم؛ فاشتد عجبنا لذلك، وطال تحدثنا عنه. انتهى.

هكذا هكذا تكونُ المَعالِي ... طُرُقُ الجِدِّ غيرُ طرْقِ المُزاحِ

وكان الخليفة الحَكَم المستنصر المذكور قد قام بأعباء الملك أحسن قيام، لما توفي والده الناصر في يوم الأربعاء لثلاث — وقيل لاثنتين — مضين[1] من شهر رمضان، من سنة خمسين وثلاث مِئَة، واستقرت الخلافة به، حتى لم يَعْدَم من الناصر إلا شخصه، واعتلى سرير الملك ثامن وفاة أبيه، يوم الخميس، وأنفذ الكتب إلى الآفاق بتمام الأمر له، ودعا الناس إلى بيعته، واستقبل من يومه النظر في تمهيد سلطانه، وتثقيف مملكته، وضبْط قصوره، وترتيب أجناده.

وأولُ ما أخذ البيعة على صقالبة قصره، الفِتيان المعروفين بالخلفاء الأكابر، كجعفر صاحب الخيل والطِّراز، وغيره من عظمائهم، وتكفّلوا بأخذها على من وراءهم وتحت أيديهم، من طبقتهم [وغيرهم][2]؛ وأوصل إلى نفسه في الليل دون هؤلاء، [٤٢٧] الأكابرَ من الكتاب والوُصَفاء، والمقدَّمين والعُرَفاء، فبايعوه؛ فلما كملت بيعتهم وبيعة أهل القصر تقدم إلى عظيم دولته جعفر بن عثمان، بالنهوض في أخيه شقيقه أبي مروان عبيد الله، المتخلف لعلته، بأن يلزمه الحضور للبيعة دون معذرة؛ وتقدم إلى موسى بن أحمد بن حُدَير بالنهوض أيضا في أبي الأصبغ عبد العزيز شقيقه الثاني، فمضيا إليهما، كل واحد منهما في قطيع من الجند، وأتيا بهما إلى قصر مدينة الزهراء؛ ونفَذ غيرُهما من وجوه الرجال في الخيل، للإتيان بغيرهما من الإخوة، وكانوا يومئذ ثمانية، فوافى جميعهم الزهراء في الليل، فنزلوا في مراتبهم

(١) في م: «بقين».
(٢) هذه الكلمة عن نفح الطيب.

بفُصلان دار الملك، وقعدوا في المجلسين الشرقي والغربي، وقعد المستنصر بالله على سرير الملك، في البهو الأوسط من الأبهاء المذْهَبة القبلية، التي في السطح الممرد؛ فأول من وصل إليه الإخوة: فبايعوه، وأنصتوا لصحيفة البَيعة، والتزموا الأيمان المنصوصة بكل ما انعقد فيها؛ ثم بايع بعدهم الوزراء وأولادهم وإخوتهم، ثم أصحاب الشُّرْطة، وطبقات أهل الخدمة؛ وقعد الإخوة والوزراء والوجوه عن يمينه وشماله، إلا عيسى بن فطيس، فإنه كان قائما يأخذ البيعة على الناس؛ وقام الترتيب على الرسم في مجالس الاحتفال المعروفة؛ فاصطف في المجلس الذي قعد فيه أكابر الفِتيان يمينا وشمالا، إلى آخر البهو، كل منهم على قدره في المنزلة، عليهم الظهائر البيض، شعار الحزن، قد تقلدوا فوقها السيوف، ثم تلاهم الفِتْيان الوُصفاء، عليهم الدروع السابغة، والسيوف الحالية، صفين منتظمين [٤٢٨] في السطح، وفي الفصلان المتصلة به ذوو الأسنان من الفِتيان الصقالبة الخِصيان، لابسين البياض، بأيديهم السيوف، يتصل بهم مَنْ دونهم من طبقات الخصيان الصقالبة، ثم تلاهم الرُّماة متنكبين قِسِيَّهم وجعابهم، ثم وصلت صفوف هؤلاء الخصيان الصقالبة صفوف العبيد الفُحول، شاكين في الأسلحة الرائقة، والعُدة الكاملة، وقامت التعبية في دار الجند والترتيب من رَجّالة العبيد، عليهم الجواشن والأقبية البيض، وعلى رءوسهم البيضات الصَّقْلبيّة[1]، وبأيديهم التِّراس الملونة، والأسلحة المزينة، انتظموا صفين إلى آخر الفصيل[2]. وعلى باب السُّدَّة الأعظم البوابون وأعوانهم، ومن خارج باب السُّدة فُرسان العبيد إلى باب الأقباء، واتصل بهم فُرسان الحشَم، وطبقات الجند والعبيد والرُّماة، موكبا

(١) في م: «الصقلية».
(٢) الفصيل: واحد الفصلان (انظر الحاشية رقم ٢ صفحة ٢٦١ من هذا الجزء).
وفي الأصلين والنفح: «الفصل». وظاهر أنها محرفة عما أثبتناه.

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
... Kütüphanesi
Sayı: 5909-2
Demirbaş No.: 964
12.A.B

المكتبة الأندلسية
٢٢

البيان المغرب

فى أخبار الأندلس والمغرب

لابن عِذارى المَرّاكُشىّ

الجزء الثانى

تحقيق ومراجعة

ج. س. كولان و إ. ليڤى پروڤنسال

دار الثقافة
بيروت — لبنان

وأربعمائة ألف وثمانين ألف دينار؛ ومن المُسْتَخْلَص والأسواق سبع مائة ألف دينار وخمسة وستّين ألف دينار.

ومِمّا قيل فى آثار مدينة قُرْطُبة وعِظَمِها حين تكامل أمْرُها فى مدّة بنى أُميّة (رحمهم الله تعالى) إنّ عِدّة الدُّور التى بداخلها للرعيّة دون الوزراء وأكابر أهل الخِدْمة مائة ألف دار وثلاثة عشر ألف دار؛ ومساجدُها ثلاثة آلاف؛ وعِدّة الدُّور التى بقصرها الزّهْراء أربعمائة دار، وذلك لسُكْنَى السلطان وحاشيته وأهل بيته. وعَدَدُ الفِتْيان الصَّقالِبة ثلاثة آلاف وسبع مائة وخمسون. وعِدّة النساء بقصر الزّهْراء الكبار والصغار وخَدَم الخِدْمة ستّة آلاف وثلاثمائة امرأة؛ وكان لهؤُلاء من اللحم ثلاثة عشر ألف رِطْل ينقسم من عشرة أرطال للشخص إلى ما دون ذلك، سوى الدجاج والحجل وصنوف الطير وضروب الحيتان.

P. ٢٤٠ وعَدَدُ حَمّاماتها ثلاثمائة حمّام؛ وقيل إنّها المُبَرّزة للنساء[1]. وكان عَدَدُ * أرباض قُرْطُبة (أعادها الله للإسلام) فى ذلك الوقت ثمانية وعشرين رَبَضاً، منها مَدِينتانِ: الزّهْراء والزاهِرة. وأمّا اليتيمة التى كانت فى المَجْلِس البَديع، فإنّها كانت من تُحَف قَيْصَر اليُونانىّ صاحب القُسْطَنطينة، بعث بها للناصر مع تُحَف كثيرة سَنِيّة. فسُبْحانَ من لا يبيد مُلْكُه ولا ينقطع عِزُّه!.

وفى سنة ٣٥٠، تُوفّى الناصر (رحمه الله)، وذلك فى صدر رمضان منها. ووُجِدَ بخطّه تأريخٌ قال فيه: «أيّام السرور التى صَفَتْ لى دُونَ تكدير [2] فى مدّة سُلْطانى [2] يوم كذا من شهر كذا من سنة كذا.» فعُدّت تلك الأيّام؛ فوُجِد فيها أربعة عشر يوماً. فأعْجِبْ أيُّها العاقل [3] لهذه الدنيا، وعَدَم صَفائها، وبُخْلِها [4] بكمال الأحوال لأوليائها. إنّ الخليفة الناصر ملك خمسين سنة وسبعة أشهر وثلاثة أيّام، ولم يَصْفُ له من الدُّنيا إلاّ أربعة عشر يوماً! فسبحانَ ذى العزّة الغالبة، والمملكة الباقية، تَبارَكَ اسمُه وتَعالَى جَدُّه!

1) B. للناس. 2—2) Manque dans A.
3) B. العاقل. 4) A. وعملها.

ومِمّن رثاه، جعفر بن عثمان المُصْحَفىّ، فقال [طويل]:

ألا إنّ أيّاماً هَفَتْ بإمامها ... لَجائرةٌ مُشْتَطّةٌ فى احْتِكامِها
فلَمْ يُوْلِم الدُّنيا عِظامُ خُطُوبِها ... وأحْداثِها إلاّ قُلُوبَ عِظامِها
تأمّلْ فهَلْ من طالِعٍ غَيْرَ آفِلٍ ... لَهُنّ وهَلْ من قاعِدٍ لِقِيامِها
وعَاينْ فهَلْ من عائشٍ برَضاعِهاً ... من الناس إلاّ مَيِّتٌ بِفِطامِها
كأنّ نفوسَ الناسِ كانت بنَفْسِهِ ... فلمّا تَوارَى أيْقنَتْ بِحِمامِها
فطارَ بِها يَأْسُ الأسَى وتَفاصَرَتْ ... يَدُ الصَّبْرِ عن أعمالِها واحْتِدامِها

خِلافة الحَكَم بن عبد الرحمن المُسْتَنْصِر بالله

نَسَبُه: الحَكَم بن عبد الرحمن بن محمّد بن عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن بن الحَكَم بن هِشام بن عبد الرحمن الداخل. *كُنْيَتُه: أبو المُطَرِّف. P. ٢٤٩ أُمُّهُ: اسْمُها مَهْرَجان. عُمُرُهُ: ثلاث وستّون سنة وسبعة أشهر. بُوِيعَ بعد موت أبيه لثلاث خَلَوْنَ لرمضان سنة ٣٥٠. وتوُفّى ليلة الأحد لثلاث خَلَوْن من صَفَر من سنة ٣٦٦؛ فكانت دولتُه خمس عشرة سنة، وسبعة أشهر، وثلاثة أيّام. لَقَبُه: المُسْتَنْصِر بالله. صِفَتُه: أبْيَضُ مُشْرَب بحُمْرَةٍ، أعْيَنُ، أفْنَى، جَهيرُ الصوت، قصيرُ الساقَيْن، ضَخْم الجِسْم، غليظُ العُنُق، عظيمُ السَّواعِد، أفْقَمُ.

قُضاتُهُ: مُنْذِر بن سعيد البَلّوطىّ قاضى أبيه؛ ثمّ أبو بكر محمّد بن السَّلِيم. نَقْشُ خاتَمِه: الحَكَمُ بقضاء الله رَاضٍ.

وافتتح خلافته بالنظر فى الزيادة فى المسجد الجامع بقُرْطُبة؛ وهو أوّل عهدِه أنْفَذَهُ؛ وقلّد ذلك حاجِبَه وسَيْفَ دولته جَعْفَر بن عبد الرحمن الصِّقْلَبىّ، وذلك لأربع خَلَوْن لرمضان من السنة، وهو اليوم الثانى من يوم خلافته. فكان أوّلَ ما عَهِدَ إليه تقديمُ النّظَر فى سَوْق الصُّخور التى هى أُسُّ البنيان؛ فابْتُدِئَ بانتقالها فى رمضان المذكور. وكان قُطْرُ[1] قُرْطُبة قد كثر به الناس؛ فضاق الجامعُ عن

1) A. قصر.

قرطبة حاضرة الخلافة في الأندلس

(دراسة تاريخية ، عمرانية أثرية في العصر الاسلامي)

Mustansir billah Ld.
Hakem II
338-346

تأليف
الدكتور السيد عبد العزيز سالم
أستاذ التاريخ الإسلامي والحضارة الاسلامية
كلية الآداب . جامعة الاسكندرية

الجزء الأول

6878
946.83
SAL-K

١٩٨٤

الناشر
مؤسسة شباب الجامعة
ش ٢٩٤٧٢٤٠ الاسكندرية

المستنصر بعد ذلك بسنوات ، وفي زيادة الناصر يوجد القبو الكبير الذي يصطف المؤذنون أمامه يوم الجمعة للاذان وكان من أعجب البنيان »[١] ، كذلك ترجم الاستاذ ليفي بروفنسال كلمة القبو الكبير بكلمة الساباط[٢] كما ترجمها أمادور دي لوس ريوس بالمئذنة[٣] . ولكنني فهمت النص فهما آخر ، بل انني استندت على هذا النص في اثبات أن الناصر وسع صحن الجامع ، فقد اتضح لي أن ابن عذارى يقصد بعبارته المعنى التالي : « زاد الناصر في جامع قرطبة زيادته المشهورة التي تبعتها في الزمن زيادة ابنه الحكم المستنصر من بعده ، وفيها (أي وفي هذه الزيادة الحكمية) القبو الكبير (أي القبة المخرمة الكبرى) الذي يصطف المؤذنون أمامه يوم الجمعة للاذان ، وهو من أعجب البنيان » . والمقصود بزيادة الناصر في الجامع بناؤه الصومعة الكبرى بعد فراغه من توسيع الصحن ومد المجنبتين الشرقية والغربية ، واقامة الظلة الشمالية التي أشار اليها ابن خلدون ، بالاضافة الى تعديل بنيان المسجد واقامة واجهة بيت الصلاة التي تصدعت بسبب الدفع الذي كانت تمارسه صفوف العقود . وقد وصل الاستاذ توريس بلباس الى نفس النتيجة التي توصلت اليها قبله[٤] ، وهي أن الناصر هو الذي وسع الصحن وأقام المجنبات[٥] .

ب ـ زيادة الحكم المستنصر :

كان عدد سكان قرطبة قد ازداد زيادة كبيرة في عصر الناصر حتى ضاقت المدينة بمن وفد اليها من بربر العدوة الذين جرى الامويون على

(١) Emilio Garcia Gomez, Una descripcion desconocida del alminar de la mezquita de Cordoba, al-Andalus, Vol. XVII, P. 400.
(٢) Lévi-Provençal, op. cit., t. II, P. 140.
(٣) Amador de los Rios, Inscripciones arabes de Cordoba, Madrid, 1892, P. 56.
(٤) سجلت هذه النتائج في رسالتي الصغرى التي تقدمت بها في سنة ١٩٥٦ مع الرسالة الكبرى للحصول على الدكتوراه في الآداب من جامعة باريس وكان عنوانها :
Textes Arabes Relatifs à la grande mosquée de Cordoue.
(٥) Torres Balbas, Arte hispano musulman, P. 476.

اصطناعهم ضد الفاطميين ، ولم يعد بيت الصلاة في جامع قرطبة يتسع لجموع المصلين في أيام الجمع ، مما حمل الحكم على التفكير في الزيادة فيه ، فافتتح خلافته في رمضان سنة ٣٥٠ بالنظر في توسيع بيت الصلاة بالجامع ، وعهد الى حاجبه جعفر بن عبد الرحمن الصقلبي في اليوم التالي لبيعته بمهمة الاشراف على احضار الاحجار من جبل قرطبة للزيادة المذكورة ، وخرج الخليفة بنفسه لتقدير الزيادة ودراسة تخطيطها وتفصيل بنيانها ، وأحضر لها الاشياخ والمهندسين ، فحددوا هذه الزيادة من قبلة المسجد الى نهاية الفضاء القبلي[١] ، ولكن ابن عذارى يذكر في حوادث سنة ٣٥٣ أن أهل قرطبة كانوا يتزاحمون بالمسجد الجامع بقرطبة حتى كادت النفوس تتلف ، « فأمر المستنصر بالله بتوسعته والزيادة فيه ، فأتى القاضي منذر بن سعيد الى المسجد الجامع ومعه صاحب الاحباس والفقهاء والعدول بما اجتمع قبله من أموال الحبوس ، فنظروا في الزيادة فيه »[٢] . ولكننا نشك في تاريخ سنة ٣٥٣ الذي سجله ابن عذارى كبداية للنظر في الزيادة في المسجد ، ونعتقد أن الحكم بادر منذ توليه الخلافة بالنظر في تنفيذ هذه الزيادة ، وان البناء ابتدأ في العام التالي ، استنادا على تقرير بخط الخليفة المستنصر بالله نقله ابن بشكوال جاء فيه : « ابتدىء بنيان الجامع صانه الله يوم الاحد لأربع خلون من جمادى الآخرة سنة ٣٥١، وكمل سنة ٣٥٥»[٣]، وعلى هذا الاساس يكون بنيان الزيادة استغرق مدة تقرب من أربع سنوات، وهو أمر يبدو معقولا ومنطقيا لما تشتمل عليه هذه الزيادة من روائع فنية لا حصر لها ، وما تتميز به بنية هذه الزيادة من تعقيد في الحلول المعمارية وغلو في الحشد الزخرفي ، أما الفترة ما بين ٤ رمضان سنة ٣٥٠ و ٤ جمادى الآخرة سنة ٣٥١ (أي تسعة شهور) فقد تم خلالها سوق الصخور للبنيان والاستعداد للزيادة بكل الآلات ومواد البناء وحشد المهندسين وغيرهم من البنائين والفعلة .

(١) ابن عذارى . ج ٢ ص ٣٤٩ .
(٢) نفسه . ص ٣٥٢ .
(٣) نفسه . ص ٣٥٩ .

Tarandı
Mushin

تاريخ
الدولة الأموية
في الأندلس
التاريخ السياسي

09 MAYIS 1991

Hakem II. (385-413)

تأليف
الدكتور عبد المجيد نعنعي

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Kayıt No. : 10744
Tasnif No. : 946.8 NAN.T

دار النهضة العربية
للطباعة والنشر
بيروت - ص.ب ١١-٧٤٩

الفصل الثالث

الحَكَمُ المُسْتَنْصِرُ بِاللّٰهِ

في ثاني أيام شهر رمضان من سنة (٣٥٠ هـ) تشرين أول سنة ٩٦١ م توفي الخليفة عبد الرحمن الناصر لدين الله في قصره بمدينة «الزهراء» تاركاً الخلافة لابنه وولي عهده الحكم المستنصر. في ذلك اليوم طوى الموت صفحة من أجمل وأبهى صفحات تاريخ إسبانيا الإسلامية وأيضاً من أحفلها بالأحداث الجسام والمنجزات الكبيرة، وربما أيضاً بالنكسات والأخطاء. وهذا طبيعي جداً بالنسبة لرجل حكم شعبه مدة نصف قرن تقريباً، وفي ظروف صعبة ومعقدة. لقد أعاد للأندلسيين وحدتهم، وقضى على مخلفات عصر الفتنة والتمزق، وسحق كل الثائرين والمتمردين. ومع جيرانه النصارى صان حدود بلاده، وأوقف مد الاسترداد الذي كانوا قد قطعوا به شوطاً بعيداً في أواخر القرن التاسع للميلاد، ونقلهم من موقف الهجوم إلى موقف الدفاع والتبعية، بما حققه من انتصارات وبما رفع في بلادهم من ألوية متفوقة جعلت ملوكهم أتباعاً لسيد قرطبة ومحميين منه. بل أكثر من ذلك جعل أسطول الأندلس قوة فاعلة في المتوسط الغربي وفي المحيط الأطلسي، يقف موقف الند للأسطولين الفاطمي والبيزنطي ولو انه لم يتفوق على

ISLAM AND THE MUSLIM WORLD

No. 12

General Editor: JOHN RALPH WILLIS
Centre of West African Studies, University of Birmingham

SPANISH ISLAM

A HISTORY OF THE MOSLEMS IN SPAIN

Hakem II. 448-456

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kayıt 2504
Tasnif No. 946.8 DOZ S

CHAPTER V

HAKAM II

THE Courts of Leon and Pamplona, notwithstanding the important services 'Abd-er-Rahmân III had rendered them, did not lament his death; on the contrary, they saw in it a means of evading their treaty obligations, and of escaping from Moslem tutelage, which had grown irksome since it was no longer needed. The opportunity seemed a good one of breaking pledges which had been extorted from them. 'Abd-er-Rahmân's successor, Hakam II, was reputed pacific; he would not, perhaps, insist on the rigorous fulfilment of a treaty concluded with his predecessor—in any case it was advisable to wait and see whether his success in the field equalled his father's.

Hakam soon had an opportunity of gauging his neighbours' intentions. Sancho, on being summoned to surrender the fortresses specified in the treaty, found many excuses for delay. Garcia, on being requested to hand over his prisoner, Fernan Gonzalez, flatly refused to do so.[1] Further, he set Fernan at liberty, stipulating, however, that he should break with his son-in-law, Ordoño IV. Fernan made the required promise, and by his orders, Ordoño, then at Burgos, was torn from his wife and two daughters, and conveyed under a strong escort to Moslem territory. Then Fernan—who, unlike the kings of Navarre and Leon, was bound by no treaty—recommenced hostilities against the Arabs, with the result that in February, 962, Hakam was obliged to warn his generals and governors to mobilise their troops.

In the meantime Ordoño the Wicked, with the twenty lords who remained faithful to him, had reached Medinaceli. There his hopes were raised by the sight of preparations for an expedition. His cousin had recovered his throne with the help of 'Abd-er-Rahmân, and he might recover his own by the help of Hakam. He accordingly signified to Ghâlib, Governor of Medinaceli, his desire to proceed to Cordova and seek the monarch's protection.

[1] *Recherches* (1881), p. 98.

Ghâlib inquired Hakam's wishes on the matter. Hakam, who was not sorry to have a pretender in his power, but who would not commit himself definitely, replied that Ordoño might be conducted to Cordova, but that he would make him no promise. Ghâlib, accordingly, started for Cordova early in April, accompanied by Ordoño and his escort. On their way they were met by a detachment of Hakam's cavalry, sent to conduct his guests to the environs of the Capital, where they were joined by a still larger body. Ordoño spared no pains to ingratiate himself with the officers of the escort. He lavished flatteries upon them, and upon entering Cordova, asked to be shown the tomb of 'Abd-er-Rahmân III. On its being pointed out to him he bared his head, and falling on his knees, turned towards the tomb, and prayed for the soul of him by whom a little while before he had been driven from the throne. He was animated by the one hope of regaining his crown; to effect that object he shrank from no humiliation.

After spending two days in a richly furnished palace, assigned to him for a residence, Ordoño was informed that the Khalif would give him audience at Al-Zahrâ. He donned a robe and mantle of white silk—probably as an act of homage to the Omayyads, whose family badge was white—and wore a head-dress adorned with precious stones. The principal citizens of Andalusia—amongst them Walîd ibn Khaizorân, judge of the Christians at Cordova, and 'Obaid-allah ibn Kâsim, the Metropolitan of Toledo—came to conduct him to Al-Zahrâ, and to instruct him in details of etiquette, with regard to which the Court was very punctilious.

As they passed the serried ranks of soldiers which lined the approaches to Al-Zahrâ, Ordoño and his Leonese companions feigned to be amazed, and even terrified, by this military display. They lowered their eyes and crossed themselves. On arriving at the outer gateway of the palace, they all dismounted, except Ordoño and his Leonese. At the gate called *as-sodda* the Leonese quitted their saddles; but Ordoño, and the general Ibn Tomlos, whose duty it was to introduce him to the Khalif, rode on until they arrived at a porch where seats had been placed for Ordoño and his companions—the spot where Sancho had also waited to be introduced to the monarch when he came to implore his aid. After some delay, the Leonese were permitted to enter the audience-chamber. At the door Ordoño bared his head,

BT·18
Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Demirbaş No. : 4980
Tasnif No. : 946.8 SAL.T

في تاريخ وحضارة الإسلام في الأندلس

Hakemy II
381-390

تأليف
الدكتور السيد عبد العزيز سالم
أستاذ التاريخ الإسلامي والحضارة الإسلامية
كلية الآداب - جامعة الإسكندرية

١٩٨٥

الناشر
مؤسسة شباب الجامعة
للطباعة والنشر والتوزيع
ت ٢٩٤٧٢ إسكندرية

عبد الملك بن شهيد اليه ، وهى هدية عظيمة الشأن ، اتفق أنه لم يهـاد أحد من ملوك الأندلس بمثلها ، وتدل هذه الهدية على ضخامة الخلافة الأموية وثراء الأندلس فى عهده •

وكان الناصر كلفا بالعمارة والبنـاء ، فقسم أمـوال جبايته ثلاثة أقسام : قسم للجند والحروب ، وقسم للبنيان ، وقسم ينفق منه فى غير هذين من المصالح ، ويخزن باقيه ذخيرة • فشيد المعـاقل والحصون ، وأقام مدينة الزهراء ، وأضاف الى جامع قرطبة مئذنته الشهيرة •

وفى أعماله المعمارية يقول وزيره عبيد الله ابن ادريس :

سيشهد ما شيـدت انك لم تكن
مضيعا ، وقد مكنت للدين والدنيا
فبالجامع المعمور للعلم والتقى
وبالزهرة الزهراء للملك والعليـا

وتشيد آثار الناصر فى قرطبة ، وآثـار قصوره الخـالدة بمدينة الزهراء ، بما بلغته الحضارة الأندلسية من سمو وازدهار ، وتعبر أصدق تعبير عن الناصر نفسه •

همم الملوك اذا أرادوا ذكـرها
من بعـدهم فبألسن البنيان
أو ما ترى الهرمين كم بقيا ، وكم
ملك محـاه حوادث الأزمان ؟
ان البنـاء اذا تعـاظم قـدره
أضحى يدل على عظيم الشـان

الحـكم المستنصر بالله

(ولد عام ٣٠٢ ، ومات عام ٣٦٦ للهجرة)

هو أكبر أبناء الخليفة عبد الرحمن بن محمد الملقب بالناصر لدين الله • ولد فى غرة رجب سنة ٣٠٢ هـ وفى ولادته يقول الشاعر أحمد بن محمد ابن عبد ربه مهنئا :

هلال نماه المجـد واختـاره الفخر
تلقت به شمس وأنجبـه بـدر
على وجهه سيماء المـكارم والعلى
فضاءت به الآمال وابتهج الشعر
سلالة أمـلاك ربيب خـلائف
أكفهـم بر ونائلهـم غمـر
بدا لصـلاة الظهر نجـم مكارم
تحف به العليـا ويكنفـه الفخر
فلا زال محفوفا بأكنـاف نعمـة
يطير له ذكر ويسـمو به قدر
هنيئـا أمام المسـلمين عطيـة
حباك بها رب له الحمـد والشكر

وكان أبوه قد عهد اليه بولاية الأمر من بعده وهو طفل لا يتجاوز الثامنة من عمره ، بحيث لو هلك الناصر فى ذلك الـوقت لنصب الحكم بعده حسبما اقتضاه ما أخذه على الناس من العهد بذلك ، واقتضاه من

19 KASIM 1997

-Hakem (II)

CODERA, F. Embajada de príncipes cristianos en Córdoba en los últimos años de Alhaquem II. **Boletin RAH** 13 (1888), 453-464.

19 KASIM 1997

Hakem (II)

CODERA, F. Embajadores de Castilla encarcelados en Córdoba en los últimos años de Alhaquem II. **Boletin RAH** 14 (1889), 187-194.

21288 EL-HAJJI, A. "Two unknown embassies from a Frankish monarch to the court of Cordoba during the reign of al-Hakam II." *Islamic Quart.* 10, nos. 1-2 (Ja-Ju '66) 19-25.

-Hakam II

22005 García Gómez, E. Al-Ḥakam II y los beréberes según un texto inédito de Ibn Ḥayyān. *And.* 13 (1948), pp. 209–226

Hakam II

30 OCAK 1993

HAKEM II,
A. Cabaton,
"L'Espagne et la Kabylie —"

İspanya pol.

5962 Dachraoui, Farhat. Tentative d'infiltration šī'ite en Espagne musulmane sous le règne d' al-Ḥakam II. *And.* 23 (1958), pp. 97–106

-Xtl-Hakem II.
-İspanya
-SIA

10 KASIM 1993

Hakem II b. Abdurrahman
el-Mustansir billâh
(Endülüs Emevî halifesi)

İbn 'Izârî
el-Beyanü'l-Mugrib
II. 233. 251.

3962.2.

19 KASIM 1997

Hakem (II)

2938 BALAÑÁ ABADÍA, P. Indices de los "Anales Palatinos de Al-Hakam II". *Al-Qantara*, 3 (1982) pp.227-247

ENDÜLÜS
KURTUBA
EL-HAKEM I-II

12006 GÓMEZ CRESPO, J. Reformas urbanas en Cordoba durante al reinado de Al-Ḥakam II. *Bol. Assoc. Esp. Orientalistas* 13 (1977) pp. 7-18.

I-El-Hakem-in hükümdarlığı zamanında Kurtuba'da şehir reformları.

080236 HAKEM II
648 WASSERSTEIN, D. The library of al-Ḥakam II al-Mustanṣir and the culture of Islamic Spain. *Manuscripts of the Middle East*, 5 / 1990-91 (1993) pp.99-105

080236 HAKEM II
170198 RAZI
090433 IBN HAYYAN

RĀZĪ, Isà b. Aḥmad al-

Anales palatinos del califa de Cordoba Al-Hakam II, por ʿIsà ibn Aḥmad al-Rāzī (360-364 H = 971-975 J.C.): el califato de Córdoba en el "Muqtabis" de Ibn Hayyan/ trad. por Emilio García Gómez.-- Madrid: Sociedad de Estudios y Publicaciones, 1967.-- 293 p.; 25 cm.

R 29.238

12 OCAK 1994

Hakem II

06997 OCAÑA JIMÉNEZ, Manuel. *Al-Ḥakam al-Mustansir bi-llāh: el segundo califa de Córdoba*. Córdoba: Ayuntamiento de Córdoba, 1976.

Hakem II.
el-Mustansir
b'illah

689 RUIZ SOUZA, Juan Carlos. La fachada luminosa de al-Ḥakam II en la Mezquita de Córdoba. Hipótesis para el debate. (Zusammenfassung: Die Prachtfassade al Ḥakams II. in der Hauptmoschee von Córdoba.) *Madrider Mitteilungen*, 42 / 2001 (2002) pp.432-445 + Tafel 41-43.

Hakem II

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

13 SUBAT 2005

1543 WASSERSTEIN, David, 'The Library of al-Hakam II al-Mustansir and the Culture of Islamic Spain'. *Manuscripts of the Middle East, 1990–91* (Leiden, The Netherlands), Vol.5, 1993, pp.99–105

Hakem II

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

4 KASIM 2005

-Hakem II (min Annesi)

THE ENCYCLOPAEDIA OF ISLAM (New Edition), Vol. IX, (Fasc. 159-160), 1997 LEIDEN, pp. 740-41.

Bibliography: A. Segal, *The Byzantine city of Shivta (Esbeita), Negev Desert, Israel*, Brit. Archaeol. Reports, Internat. Ser. 179, Oxford 1983; A. Negev, in E. Stern *et alii* (eds.), *The encyclopedia of archaeological excavations in the Holy Land*, New York 1993, iv, 1404-10. (C.E. BOSWORTH)

SUBAYṬILA, modern Tunisian Arabic pronunciation SBĪṬLA, conventionally SBEĪTLA, the Islamic and modern names of ancient Sufetula, a town of west-central Tunisia. Situated at over 450 m/ 1,500 feet above sea level, near abundant water resources and a wadi and surrounded by high plateaux, it is still today an important cross-roads between the north, west and south of the country.

From what is at present known, the ancient town (whose present successor only occupies some 20 ha, and this more than double that of the end of the 19th century) must have been closely linked with two other great cities: Cillium (Kasserine) and Ammaedra (Haydra), i.e. in the second half of the 1st century A.D. when the region, permanently involved in warfare against Berber tribes, was pacified by the Third Legion of Augustus under the Flavian emperors. The army was in large measure replaced by veterans who settled on parcels of land for colonisation, of which Subayṭila was probably part.

Like most of the great African cities, the town enjoyed under Septimius Severus (193-211), himself of African origin, a great urban and commercial development. In Christian times, Sufetula had, by 256 at the latest, a bishop who represented it at the Council of Carthage convoked by St. Cyprian. It was affected by persecutions, the most severe of which was that of Diocletian at the beginning of the 4th century and which gave rise to the Donatist movement, a schismatic movement which enlivened African Christianity all through the 4th century. Like many African towns, from this time onwards, Sufetula had two bishops, one Catholic and the other Donatist. Both parties in the town were represented at the council summoned by the Emperor Honorius at Carthage in 411 which condemned and isolated this schismatic movement.

With the Vandal invasion and occupation of 429, Sufetula formed part of the royal domain until the Byzantine reconquest in 533. From then onwards, it became a military centre under Justinian's policy of unifying the province and defending it against the more and more pressing threats from the Berber kingdoms. The Patricius Gregory, who succeeded Belisarius, the first Byzantine governor of Africa, chose Sufetula as his personal residence and as his military base. He speedily declared his independence of the emperor in Constantinople, and subsequently had to face the Muslim armies sent from Tripolitania and headed by ʿAbd Allāh b. al-Zubayr and then by ʿAbd Allāh Ibn Abī Sarḥ [*q.vv.*]. He was defeated at Sufetula in 26/647, thus opening a new page in the history of the region in particular and the whole land in general. It was only twenty years later that al-Ḳayrawān [*q.v.*], the first great Muslim foundation in the Maghrib, was created.

Subayṭila was not wholly abandoned in Islamic times, and life probably continued there until the 6th/12th century, as the large quantities of recently-discovered pottery fragments from this period shows.

Monuments. There are numerous classical remains, the most spectacular being the capitol with three separate temples, a monumental gate with the date 139 (reign of Antoninus Pius) and the public baths, restored, together with the theatre, in the 4th century. The monuments of Christian and Byzantine times are especially well preserved: an episcopal complex, with a church, cathedral, etc.; a second church built on a pagan temple, and two lesser ones; and a series of fortified houses to the south-east of the site, all from the 6th-7th centuries.

Bibliography: The most complete bibl. (to the 1970s) is N. Duval, *L'urbanisme de Sufetula*, in *Aufstieg und Niedergang der römischen Welt* (ANRW), xii/2, 19. See also A. Merlin, *Forum et églises de Sufetula*, in *Notes et documents de la Direction des Antiquités et Arts de Tunisie*, v, Paris 1912; C. Lepelley, *Les cités de l'Afrique romaine au Bas-Empire*, ii, Paris 1981; F. Béjaoui, *Sbeïtla, l'antique Sufetula*, Tunis 1994.

(FETHI BÉJAOUI)

ṢUBḤ [see ṢALĀT].

ṢUBḤ AL-BASHKUNSIYYA, so-called on account of her Basque origin, was a singing slave girl belonging to the second Umayyad caliph of al-Andalus, al-Ḥakam al-Mustanṣir (350-62/961-76 [*q.v.*]), who loved her dearly (calling her Djaʿfar) and to whom she bore two sons, thus becoming an *umm walad* and taking the title of *sayyida*. ʿAbd al-Raḥmān b. al-Ḥakam was born in 351/962; he was the first son of the caliph, who was already 46 years old at the time. Although ʿAbd al-Raḥmān died at an early age (359/969-70), his brother Hishām (born 354/965) guaranteed a successor to al-Mustanṣir, whose joy at the birth of this second son is recorded by the chroniclers, and illustrated by the pair of little ivory boxes made at Madīnat al-Zahrāʾ and dedicated in 355/966 to "the most beloved of fertile women", i.e. to Ṣubḥ.

In 356/966-7 she chose as administrator of her property and that of her children a young man who had been introduced to her by the *wazīr* Djaʿfar al-Muṣḥafī. This was the start of the impressive career of Ibn Abī ʿĀmir (al-Manṣūr) [*q.v.*], who succeeded in gaining the support of Ṣubḥ and of other women of the caliphal entourage. The relationship between Ṣubḥ and Ibn Abī ʿĀmir was the subject of malicious rumours, and satirical verse concerning them was widely circulated in Cordova. Public display of the lavish gifts offered to Ṣubḥ by Ibn Abī ʿĀmir contributed to the proliferation of these rumours, but the caliph continued to entrust to him official duties of the highest importance, while his love for Ṣubḥ and their son Hishām is acknowledged by all the Arabic sources. Hishām was proclaimed heir in 365/976, which reinforced his mother's position in the palace as well as that of Ibn Abī ʿĀmir. Ṣubḥ had other supporters, including her brother (Rāʾiḳ or Fāʾiḳ by name), who was a *mawlā* of the caliph and occupied posts in the civil and military administration (*ṣāḥib al-makhzūn, ṣāḥib al-shurṭa, ḳāʾid*, etc.).

On the death of al-Ḥakam, however, the succession of Hishām, still a minor, was opposed by two senior palace officials, the *Ṣaḳāliba* [*q.v.*] Fāʾiḳ and Djawdhar. An alliance formed by Ṣubḥ, Ibn Abī ʿĀmir and al-Muṣḥafī guaranteed the succession of Hishām, which enabled them to exercise real power. According to some sources, it was Ṣubḥ who controlled affairs of state, through the intermediacy of Ibn Abī ʿĀmir, who conveyed her instructions to ministers and was the only one having access to the *sayyida*. But relations between them deteriorated when Ṣubḥ realised that Ibn Abī ʿĀmir had no intention of transferring power to Hishām on attainment of his majority. When Ibn Abī ʿĀmir fell sick, she took advantage of his absence and removed from the palace, with the aid of her brother, very substantial sums of money, intended no doubt to finance an armed *coup* against Ibn Abī ʿĀmir. But in this struggle for power, it was

MADDE KAYDI TAMAMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN
13 EKİM 1997

THE ENCYCLEOPAEDIA OF ISLAM (New Edition), Vol.III, 1971 LEIDEN, pp.

proclamation the internal truce was broken and his uncles Sulaymān and ʿAbd Allāh, sons of ʿAbd al-Raḥmān I, disputed his authority and crossed from Barbary to Spain. ʿAbd Allāh made for the Upper Frontier, but he found conditions unfavourable there and went with his sons ʿUbayd Allāh and ʿAbd al-Malik to negotiate with Charlemagne at Aix-la-Chapelle and offer him support in a campaign against Barcelona and the region of the Ebro delta. In the following year Sulaymān also landed in the Peninsula and made to attack Cordova, but was defeated and withdrew to Merida, where he was captured and put to death. ʿAbd Allāh was pardoned on condition that he did not leave Valencia.

The reign of al-Ḥakam I was almost entirely devoted to suppressing the repeated rebellions which were ceaselessly breaking out on the three frontiers of Toledo, Saragossa, and Merida. There was a rising at Toledo, populated for the most part by *muwallads*, in the year following the proclamation of al-Ḥakam I's succession, and the faithful ʿAmrūs was sent to put it down and decimated its citizens in the famous "Day of the Ditch" (*waḳʿat al-ḥufra*). On the Upper Frontier the Banū Ḳasī provoked isolated rebellions which the same ʿAmrūs, now transferred to Saragossa, made it his task to suppress. He also punished the *muwallads* of Huesca and founded the citadel of Tudela so as to provide himself with a firm foothold. On the Lower Frontier the centre of neo-Muslim and Berber resistance was Merida, which did not give in till 197/813. Two great insurrections in the capital, Cordova, coincided with these frontier risings. In Djumādā I 189/May 805 a plot to dethrone al-Ḥakam I and replace him by Muḥammad b. al-Ḳāsim, his cousin, was uncovered, and 72 Cordovan notables were crucified and exposed on the causeway which runs along the right bank of the Guadalquivir. Thirteen years later, in 202/818, the well-known popular uprising of the Arrabal (Suburb) took place and was savagely repressed. 300 notables were crucified and the rest of the inhabitants of the Arrabal were exiled. Some emigrated to Fez; others joined the Levantine pirates: their wanderings led them to Alexandria and Crete, where they survived for a century and a half. Internal insurrections prevented al-Ḥakam I from undertaking any serious offensive against the kingdom of Asturias. In 180/796 a raid through Old Castile (al-Ḳilāʿ) enabled him to take possession of Calahorra and to reach the coast at Santander, but in 185/801 Barcelona fell to Charlemagne's Franks and so Louis the Pious was able to organize the Spanish Marches. In the same year the troops of al-Ḥakam I were defeated in the defile of Arganzón and counter attacks by the Asturians provoked a new offensive which brought about their defeat at Wādī Arūn (which must be the Orón, near Miranda de Ebro).

In spite of the savage cruelty and continual uprisings of the reign of al-Ḥakam I, it coincides with the period of humanization of al-Andalus and foreshadows the era in which, with the succession of his son ʿAbd al-Raḥmān II, ʿAbbāsid influence from the East is to become preponderant and the domination of the neo-Muslims in the civil administration and in military command to become ever greater. At the end of his life al-Ḥakam's character lost some of its asperity as he lost his health and he withdrew into his palace under the guardianship of his faithful foreign mercenaries. Within a fortnight of having his son ʿAbd al-Raḥmān II recognized as his successor he died on 25 Dhu 'l-Ḥidjdja 206/21 May 822, leaving to his son a kingdom completely submitted to the *amīr*'s authority.

Bibliography: Dozy, *Hist. Mus. Esp.*², i, 285-307; Simonet, *Hist. de los Mozárabes*, 298-309; Barrau-Dihigo, *Royaume asturien*, 157-64; I. de las Cagigas, *Los Mozárabes*, i, 150-1; and especially E. Lévi-Provençal, *Hist. Esp. Mus.*, i, 151-89, where all the known sources have been used, including the yet unpublished part of the *Muḳtabis* of Ibn Ḥayyān, Fez ms., 1-101.

(A. Huici Miranda)

AL-ḤAKAM II, AL-MUSTANṢIR BI'LLĀH, second Umayyad Caliph of Spain, son of ʿAbd al-Raḥmān III. His reign was one of the most peaceful and fruitful of the Cordovan dynasty. In his time Cordova, as an intellectual capital, shone even more brilliantly than under ʿAbd al-Raḥmān III. Though nominated heir-apparent in his first youth he was 46 years old before assuming power (2 or 3 Ramaḍān 350/15 or 16 October 961). He had acquired a long and direct experience of public affairs and as a statesman showed himself not unworthy of his illustrious father. The fifteen years of his reign were peaceful; the only alarm to disturb them was a raid by the Danish *Madjūs* [*q.v.*] who landed first at Alcacer do Sal and were repulsed on the plain of Lisbon in 360/971. The indubitable superiority of the Caliphs forces ensured the most complete security of the borderland right from the beginning of al-Ḥakam II's rule. It also imposed a truce on Christian Spain during which embassies arrived in Cordova continuously from 356/966 until 365/975, when count García Fernandez of Castile, with Galician and Navarrese support, broke the peace and was defeated at S. Esteban de Gormaz and later at Langa on the Duero and Estercuel near Tudela. Al-Ḥakam's activity in Morocco, now that the Fāṭimids had removed to Egypt, and until the rise to political and military power of Muḥammad b. Abī ʿĀmir, known as al-Manṣūr (Almanzor of the Christian Chronicles [see AL-MĀNṢŪR]), was confined to deposing the Idrīsid princes. In the course of ten years, by dint of intrigues, distribution of gold, and armed intervention, he saw to it that his best general, the famous *mawlā* Ghālib, subdued the Idrīsid al-Ḥasan b. Gannūn and transported him and his relatives to Cordova. This minor triumph was celebrated with great pomp as marking the resolution of the last major problem of al-Ḥakam's foreign policy. His glorious reputation, heightened by the interest and good taste with which he enlarged and beautified the marvellous mosque of Cordova, and his literary and artistic predilections seemed to augur well for a long and fruitful reign, but his health, which had always been delicate, took a serious turn for the worse as the result of a stroke which he had suffered two years before these events, and the *de facto* direction of the affairs of state fell to the minister Djaʿfar b. al-Muṣḥafī. Anxious to ensure that the succession should fall to his only son, the adolescent Hishām II, he was proposing to have allegiance sworn to him with great pomp in the Alcázar of Cordova, but he died on 3 Ṣafar 366/1 October 976, and the *bayʿa* to Hishām II took place on the following day. Even before falling ill he gave evidence of exemplary piety, in contrast with the conduct of his father, and sought with enthusiasm the company of jurists and theologians as well as literary men and scientists.

Bibliography: Ibn ʿIdhārī, ii, 233-53, 257-9 (tr. 384-418, 427-9); Ibn Saʿīd, *Mughrib*, ff. 114, 157; Ibn al-Khaṭīb, *Aʿmāl*¹, 47-8; Ibn Khaldūn, *ʿIbar*, iv, 144-7; Ibn al-Abbār, *Ḥulla*, 101-5; Maḳḳarī, *Analectes*, i, 247-57 and passim (see index); Dozy, *Hist. Mus. Esp*², ii, 176-99; Codera,

175138

HISTORY OF ISLAM

(Classical Period 571–1258 C.E.)

25 TEM 2002

Volume I

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Merkezi
Kütüphanesi
Dem. No: 175138
Tas. No: 297.9 HAS.H

PROF. MASUDUL HASAN

Islamic Publications (Pvt.) Ltd.
13-E, Shah Alam Market, Lahore - Pakistan
1987

Hakem II

169
Hakam II
961-976 C.E.

Accession of Hakam

The great king Abdul Rahman was succeeded by his son Hakam. He enjoyed reputation as a book worm. He was forty-six years old at the time of his accession, and had considerable experience of the affairs of the State.

Campaigns against the Christians

On the death of Abdul Rahman III, the Christians heaved a sigh of relief. They were under the impression that the new Caliph given to books would lack the military skill and as such it would be a good opportunity to throw off the yoke of the Muslims. Sancho, the king of Leon and Garcia, the king of Navarre, repudiated the treaties that they had made with Abdul Rahman III, and refused to pay the tribute or demolish the frontier fortresses. In the meantime Ordono IV who had been ousted from the government of Leon came to Cordova and sought the help of the caliph in winning back power in Leon. Hakam received him with due honour and promised to help him. On coming to know of this move of Ordono, Sancho sent a mission to Hakam seeking pardon and promising to honour the terms of the treaty. As war was distasteful to the Caliph he accepted the assurances of Sancho and let him remain on the throne. When Ordono came to know of these developments, he died of heart failure. On the death of Ordono, Sancho once again turned a somersault, and repudiated his undertakings. Hakam was forced to take military action against the Christians. Hakam led the royal forces personally and showed that he was not a scholar alone but a soldier as well. The Christians were defeated. The frontier fortresses were captured and demolished. Sancho was poisoned by his own people. The Christian powers were thoroughly subdued and peace was restored.

References :

An under Chapter 160.

cilt:8, sayı:30, Safat 1988, s. 138-159.

تنظيمات الجيش الأموي بالأندلس في عهد الخليفة الحكم المستنصر (٣٥٠-٣٦٦هـ/٩٦١-٩٧٦م)

محمود عرفة محمود *

0.2518

* حصل على الدكتوراه في التاريخ عام ١٩٨٣ من جامعة القاهرة.
يعمل مدرسا للتاريخ الإسلامي في كلية الأداب ـ جامعة القاهرة.

الملخص

يتناول هذا البحث دراسة فرق الجيش الأموي ووحداته العسكرية في عهد الخليفة الحكم المستنصر، الذي ازدهرت فيه الحضارة الإسلامية، وبلغت خلاله التنظيمات الحربية درجة كبيرة من الرقي والتطور.

كان الجيش الأموي بالأندلس خلال عهد الحكم المستنصر يتألف من عنصرين رئيسين، القيادة بمختلف وظائفها ومستوياتها، وطوائف الأجناد التي تشكل فرق الجيش النظامي، فضلا عن عناصر أخرى تأتي في المرتبة التالية هي عناصر المطوعة والمرتزقة، ثم طبقات أهل الخدمة، الذين كانوا يكلفون بالإمداد والتموين والنواحي الإدارية.

حظى القادة بمكانة سامية لدى الخلفاء، يتجلى ذلك في الاحتفالات باستقبال السفراء والمواسم والأعياد، فكانوا يتبؤون مقاعدهم الشريفة اللائقة بهم ترتيباً على مستوياتهم. وبلغ من اهتمام الخليفة الحكم بقادة جيوشه أن موارد الدولة وكافة إمكاناتها كانت توضع تحت تصرفهم في حالات الاستعداد لصد الأخطار الخارجية. ويقوم جميع المختصين بشئون الجيش بالإعداد والتجهيز حتى تخرج القوات إلى ميادين الجهاد على أكمل وجه.

وتتجلى مظاهر اهتمام الخلفاء الأمويين بالأندلس بقادتهم في حرصهم على الاتصال الدائم بهم في ميادين الجهاد، وإمدادهم بالجند والعدد والعتاد. وفضلا عن ذلك كان يقام احتفال مهيب للقادة لدى عودتهم مظفرين حاملين رايات النصر، فيكون الخليفة على رأس المستقبلين.

أما العنصر الرئيس الثاني في تشكيل فرق الجيش الأموي ووحداته العسكرية بالأندلس، فهو طوائف الأجناد، التي كانت تمثل القاعدة الأساسية العريقة في بناء الجيش وتنظيمه وإمداده بالاحتياجات الإدارية والتموينية.

كانت فرق الجيش النظامية تتألف من طوائف الفرسان بصفوفها المختلفة والرجّالة بنوعياتها المتعددة. وكانت المهمة الرئيسة لهذه الفرق هي التدريب والإعداد في وقت السلم استعداداً للقتال في ميادين الحروب. وكانت تشترك في الاحتفالات الكبرى والأعياد الرسمية للدولة، فضلا عن استقبال المبعوثين والسفراء وحكام الدول الأجنبية القادمين في سفارات أو زيارات رسمية.

الحكم أو النيل من حجية القضية المحكوم بها.

ويكون تفسير الحكم عن طريق الدعوى بين الخصوم أنفسهم، إلى المحكمة التي أصدرته، وإذا استؤنف الحكم فإن محكمة الاستئناف هي المختصة بدعوى التفسير سواء كان حكمها تصديقاً أو فسخاً كلياً أو جزئياً للحكم المطلوب تفسيره، أما إذا تم الطعن بالقرار الاستئنافي إلى محكمة النقض، وقامت محكمة النقض بنقض القرار الاستئنافي كلاً أو جزءاً تكون هي المختصة بتفسير ما تم نقضه في القرار، أما إذا رفضت محكمة النقض الطعن كلاً أو جزءاً تبقى محكمة الاستئناف هي صاحبة الاختصاص في تفسير ما لم يتم نقضه منه.

وتجدر الإشارة إلى أن الحكم الصادر بالتفسير يكون متمماً للحكم الأصلي من جميع الوجوه، يخضع لطرق الطعن العادية وغير العادية التي يخضع لها الحكم المذكور إذا كان قابلاً للطعن والعكس بالعكس، إلا أن الحكم الصادر برد طلب التفسير لا يكون قابلاً لأي طريق من طرق الطعن استقلالاً عن الحكم الأصلي لأنه لا يضيف أي جديد على ذلك الحكم.

محمد واصل

مراجع للاستزادة:

- رزق الله أنطاكي، أصول المحاكمات المدنية (مطبعة الإنشاء، دمشق ١٩٦١/١٩٨٦م)
- إدوار عيد، موسوعة أصول المحاكمات، ج ٤، طوارئ المحاكمة، نظرية الأحكام (بيروت ١٩٨٦م).

■ الحكم المستنصر بالله

(٣٠٢ - ٣٦٦هـ / ٩١٤ - ٩٧٦م)

أبو المطرف الملقب بالمستنصر بالله الحكم بن عبد الرحمن الناصر بن محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن ابن الحكم بن هشام بن عبد الرحمن الداخل، ثاني خليفة أموي في الأندلس، كان أبوه عبد الرحمن الناصر أول أمير أموي اتخذ لنفسه لقب الخلافة، وذلك سنة ٣١٤هـ /٩٢٦م بعد أن قضى على ثورة ابن حفصون [ر] وأعاد للأندلس وحدتها واستقرارها، ويحتل الحكم بين سائر من تعاقبوا على حكم الأندلس مكانة فريدة في المضمار الثقافي من ناحيتي التشجيع والمشاركة.

عرف الحكم بحسن سيرته وعدله وورعه، وكان أول ما أنفذه بعد توليه الخلافة سنة ٣٥٠هـ /٩٦١م توسيعه المسجد الجامع بقرطبة، ومع أن الحكم كان شغوفاً بالعلم كارهاً للحروب، إلا أن ذلك لم يجعله أقل همة من أبيه في مواصلة الحروب ضد أعدائه من دول الشمال الإسبانية، المتربصين بالخلافة الأموية، فقد طمع الملوك الإسبان بأن يكون حظهم مع الخليفة الجديد المنكب على الشؤون العلمية أفضل منه مع سلفه، وكان أولهم شانجة ملك ليون الذي رفض تسليم الحصون المتفق عليها في المعاهدة التي كان قد عقدها مع أبيه عبد الرحمن، كما سلك ملك بنبلونة مسلكاً فيه تحد كبير، ورد الحكم على هذا الموقف بالغارات المتكررة على بلاد الناكثين بالعهد، واستغلال المنازعات الداخلية في دولة ليون، مما دفع شانجة بن رذمير إلى تغيير موقفه وإرسال سفارة إلى قرطبة معلناً ولاءه للحكم، فتقبل الحكم بيعته على شروط منها هدم الحصون والأبراج القريبة من ثغور المسلمين، واتبع الحكم سياسة جديدة تجاه دول الشمال الإسبانية، ففي سنة ٣٦١هـ /٩٧١م، عين الحكم سفارة متنقلة بين دول الشمال الإسبانية «للتعرّف على أخبارهم، والتجسس لأنبائهم وحمل الكتب إليهم في كل وقت وصرفها عنهم»، كما يورد ذلك ابن حيان في كتابه «المقتبس»، أما سياسة الحكم الإفريقية فكانت قائمة على استمالة القوى المعادية للفاطميين أو المنقلبة على حكمهم، ولاسيما بعد أن اقتصر سلطان الأمويين في الشمال الإفريقي على قاعدتهم سبتة نتيجة للتوسع الفاطمي.

عُني المستنصر عناية كبيرة باقتناء الكتب القيمة والنادرة، إذ كان له وكلاء في القاهرة وبغداد ودمشق والاسكندرية، يتصيدون له الكتب القديمة والحديثة، ينسخونها أو يشترونها مهما غلت أثمانها، فمن ذلك أن الحكم بذل في كتاب «الأغاني» لأبي الفرج الأصفهاني ألف دينار عيناً، فأرسل له الأصفهاني نسخة من الكتاب قبل أن يظهره إلى أهل العراق. وقد اجتمع لدى الحكم من الكتب ما لم يجتمع لدى غيره، وحكى ابن حيان أن عدد كتب الفهارس التي اجتمعت في خزائنه أربعة وأربعون، في كل «فهرست» منها عشرون ورقة، ليس فيها سوى أسماء الكتب. وقيل عن عدد الكتب إنها كانت أربعمئة ألف مجلد. ولكثرة اطلاع

الموسوعة العربية, المجلد الثامن, دمشق 2003, ص. . ISAM 98318

الحكم غدا نسيج وحده في المعرفة بالرجال والأخبار والأنساب، وكان ثقة فيما ينقله،وقد ذكر ابن الأبار أنه قلّما يوجد كتاب من خزانته إلا وله فيه قراءة أو نظر، في أي فن كان، ويكتب فيه نسب المؤلف ومولده ووفاته، ويأتي بعد ذلك بغرائب لا تكاد توجد إلا عنده لعنايته بهذا الشأن.

وجمع الحكم إلى جانب عنايته بالكتب رعايته للعلماء، فكان يسعى إلى استحضارهم إليه أينما كانوا، كما هي الحال مع أبي علي القالي (ت ٣٥٦هـ /٩٦٦م) وفد إليه من المشرق. كما أطلق الحكم للفلكيين والرياضيين الحرية في إذاعة علومهم، فظهرت مدرسة مسلمة المجريطي (ت ٣٩٨هـ /١٠٠٧م) في مدريد، ولقيت دراسة الطب عناية عظيمة بفضل أبي القاسم الزهراوي (ت ٤٠٤هـ /١٠١٣م)، كما نهضت دراسة النبات على يد سليمان بن جلجل (ت ٣٨٤هـ /٩٩٤م) وإلى جانب ذلك لقي الفلاسفة في كنف الحكم المستنصر ظلاً يحميهم ويكفل لهم متابعة دراساتهم. وعلى أثر هذه العناية الخاصة بالعلم والعلماء، ازدهرت فنون العلم كافة، فكثرت المدارس، وكاد أهل الأندلس جميعاً، أن يكونوا ملمين بالقراءة والكتابة في وقت كانت فيه أوربا بجميع رجالها ذوي المكانة الرفيعة، عدا القسس، في حالة من الجهالة مزرية.

ولعل من أهم ما ينكر للحكم أنه جعل التعليم مجانياً للطبقات الفقيرة، فأنشأ سبعاً وعشرين مدرسة للتعلم، تكفل هو بدفع رواتب مدرسيها.

وإلى جانب اهتمام المستنصر بالعلم ذكر المقري أن له كتاباً من تأليفه أسماه «أنساب الطالبيين والعلويين القادمين إلى المغرب». كما نسبت إلى الحكم أبيات عدة، ولعل أشهرها قوله:

إلى الله أشكو في شمائل مترَف
عليَّ ظلوم لا يدين بما دنتُ
نأت عنه داري، فاستزاد صدودَه
وإني على وجدي القديم كما كنتُ
ولو كنت أدري أن شوقي بالغ
من الوجد ما بلّغتُه لم أكن بنْتُ

علي دياب

الموضوعات ذات الصلة:

ابن جلجل، الفاطميون، مسلمة المجريطي.

مراجع للاستزادة:

- بالنثيا آنخل جنثالث، تاريخ الفكر الأندلسي، ترجمة حسين مؤنس (مكتبة النهضة المصرية، القاهرة ١٩٥٥)
- ابن عذاري المراكشي، البيان المغرب في أخبار الأندلس والمغرب، أخبار الأندلس ج٢، تحقيق ج. س. كولان وإ. ليفي بروفنسال (دار الثقافة، بيروت)
- المقري، شهاب الدين أحمد، نفح الطيب من غصن الأندلس الرطيب، تحقيق إحسان عباس (دار صادر، بيروت ١٩٦٨)

■ الحكم المطلق الاستبدادي ← الديكتاتورية

■ حكمت (أحمد ـ)

(١٨٧٠-١٩٢٧)

أحمد حكمت Ahmed Hikmet، واسمه أيضاً أحمد حكمت مفتو أوغلو، قاص وصحفي تركي ولد وتوفي في إصطنبول. وهو أحد رواد الحركة القومية الطورانية التي أسهمت في إعطاء اللغة والموضوع صبغة أدبية قومية اعتماداً على استعمال اللغة التركية والمفردات البعيدة عن العربية والفارسية التي كانت التركية تستقي منها الكثير، وعلى تناول موضوعات تراثية مأخوذة من الأساطير التي منشؤها أواسط آسيا.

أسهم حكمت مع بعض المثقفين في تأسيس «جمعية الوطن التركي» عام ١٩١١. وكان لهذه الجمعية ومجلتها «الوطن التركي»، التي كانت أول مطبوعة قومية تركية في الامبراطورية العثمانية، دور كبير في إذكاء الروح القومية التركية، وكان حكمت رئيساً لهذه الجمعية ورئيس تحرير مجلتها. إلا أنه ترك هذا العمل عند دخوله في السلك الدبلوماسي عام ١٩١٢ حين أصبح قنصلاً عاماً في مدينة بودابست.

نشر حكمت أولى قصصه عام ١٨٩٦ في مجلة «ثروة الفنون»، فظهر أسلوبه ولغته، وغدت «ثروة الفنون» تياراً أدبياً كان هو أحد ممثليه. وموضوعات حكمت لا تختلف كثيراً عن موضوعات الكتّاب القوميين ولغته بسيطة سهلة الفهم.

نشر حكمت مجموعتين قصصيتين هما «حديقة الورد والأشواك» (١٩٠١) و«الشلالات» Sellaléler (١٩٢٢)، أما روايته «غنول خانم» Gönul Hanim فقد صدرت بعد وفاته بزمن طويل في عام١٩٧١.

كتب الباحث فتحي أوغلو سيرة حياة أحمد حكمت بعنوان «القومي التركي

الموسوعة العربية, المجلد الثامن, دمشق 2003, ص. . ISAM 98318

29 HAZIRAN 1993

لكنة لغويّ

كان أبو علي عمر الشّلوبين[1] إمام النّحاة بالأندلس... وكانت له من الشّهرة في التّأليف ما يغني عن الإطناب في وصفه... وكان مغفّلا، ومع ذلك فهو آية الله تعالى في العربيّة، وكان في لسانه لكنة. ولمّا أراد مأمون بني عبد المؤمن[2] التوجّه إلى مرسية، وقد ثار بها ابن هود[3]، وأنشده الشّعراء، وتكلّم في مجلسه الخطباء، قام الشّلوبين وقال دعاء منه: ثلّمك الله ونثرك. يريد : سلّمك الله ونصرك، لأنّه بلكنته يردّ السّين والصاد ثاء. فكان كما قال: عاد المأمون وقد ثُلم عسكه ونُثر .

النّفح 3 /1 ــ 490

(1) عمر بن محمد بن عبد الله الأزدي الشّلوبيني أو الشّلوبين من كبار العلماء بالنّحو واللّغة بالأندلس. ولد بإشبيلية سنة 562 /1166 وتوفّي بها سنة 645 /1247 (الأعلام : 5 /224).

(2) هو إدريس بن يعقوب... بن عبد المؤمن، أبو العلاء، لقّب بالمأمون: أحد خلفاء دولة الموحّدين بمرّاكش وفي عهده بدأ الوهن يدبّ في صلب دولتهم. توفّي وهو يتنازع الأمر مع ابن عمّه يحيى بن النّاصر سنة 630 /1232 (الأعلام 1 : /269).

(3) محمد بن يوسف بن هود : أحد الثائرين على الدّولة الموحّديّة بالأندلس في النّصف الأوّل من القرن السّابع. قتل سنة 634 /1237 فخلا الجوّ لابن الأحمر لتأسيس دولتهم في غرناطة (الأعلام : 8 /23).

أجابه فأفحمه

ومن أجوبة ملوك الأندلس : أنّ نزارا العبيديّ صاحب مصر[1] كتب إلى المرواني صاحب الأندلس[2] كتابا يسبّه فيه ويهجوه. فكتب إليه المرواني: أمّا بعد فإنّك عرفتنا فهجوتنا، ولو عرفناك لأجبناك. والسّلام.

النّفح : 3 /558

(1) نزار العبيدي : هو العزيز بالله بن المعزّ لدين الله العبيدي الفاطمي صاحب مصر والمغرب. بويع سنة 365 /975 وتوفّي سنة 386 /966 . (الأعلام 8 /332).

(2) المرواني صاحب الأندلس : قد يكون المعنيّ الحكم المستنصر الذي حكم الأندلس إلى سنة 386 /996. وقد يكون ابنه هشام بن الحكم الذي حكم إلى قيام الفتنة بقرطبة في أواخر القرن 4 /10.

Mecmuatu Dirasati Endelusiyye, 6, 1991 Tunus, 27-44
Dergi / Kitap
Kütüphanede Mevcuttur

جهود الحكم المستنصر في تطور الحركة العلمية في الأندلس

د. وائل أبو صالح
رئيس قسم اللغة العربية
بجامعة النجاح الوطنية ــ فلسطين

بلغت الأندلس في عهد الخلافة الأمويّة بقرطبة في القرن 4 /10 الأوج في مجالات شتى. ذلك أنّ الأقدار أتاحت لها ثلاثة رجال أفذاذ بوّؤوها المكانة الأولى بين كامل دول القارّة العجوز: فعبد الرّحمان الناصر قهر ثوّار الأندلس فكان لها الأمن والاستقرار، والمنصور بن أبي عامر دوّخ أعداءها فكان لها المجد والتّفوّق، والحكم المستنصر وطّد دعائم المعرفة بها فكان لها النّبوغ والإبداع. وإذا كانت المصادر قد تفنّنت في تدبيج أعمال الأوّل وحكمته وبطولات الثّاني وحنكته، فقد أهملت نسبيّا الإشادة والتنويه بخصال الثالث ومحاسنه. فمن هو الحكم المستنصر ؟ وما هي أجلّ أعماله في ميدان الفكر والمعرفة ؟.

أولا : حياته :

أ ــ ولادته ، خلافته ، وفاته :

المستنصر هو الحكم بن عبد الرحمان بن محمد بن عبد الله بن محمد ... من أشهر خلفاء بني أمية في الأندلس، ولد سنة 302 /914 وذلك يوم الجمعة مستهل رجب وقت آذان الظهر، ووالده النّاصر هو الذي لقبه بالمستنصر منذ صغره[1].

(1) ابن عذاري المرّاكشي : البيان المغرب في أخبار الأندلس والمغرب : 2 /166.